

سرمقاله

## تغییر رژیم توسط امپریالیست‌ها یا سرنگونی انقلابی آن بدست توده‌ها!

"آژانس بین‌المللی انرژی اتمی سرانجام پرونده اتمی جمهوری اسلامی را به شورای امنیت سازمان ملل فرستاد. امری که می‌تواند یکسری مجازات‌ها بر علیه جمهوری اسلامی را در پی داشته باشد. با توجه به این واقعیت که دولت امریکا رسماً مطرح می‌کند که جهت به اصطلاح جلوگیری از دستیابی جمهوری اسلامی به سلاح هسته‌ای همه "گزینه‌های موجود" را در نظر خواهد گرفت، ارجاع پرونده اتمی مذکور به شورای امنیت احتمال حمله نظامی امریکا به ایران و خطرات و تهدیدات حاصل از آن برای مردم ایران را به طور جدی در مقابل مردم ایران و جهان قرار داده است."

صفحه ۲

### در این شماره می‌خوانید:

- ۶ ..... درس‌هایی از "کارزار زنان"
- ۹ ..... تحریف تاریخ در خدمت تداوم سلطه ارتجاع
- ۱۲ ..... پیکت اعتراض ۸ مارس در لندن
- ۱۲ ..... تظاهرات ضدجنگ در لندن
- ۱۲ ..... نگاهی به برخی اخبار
- چگونه اسرائیل و ایالات متحده
- ۱۳ ..... به رشد گروه فلسطینی "حماس"، یاری رسانده‌اند؟! (ترجمه)
- آنچه که سرمایه‌دار با کارگر می‌کند،
- ۱۴ ..... پنجه باز با کیبوتر می‌کند
- ۱۵ ..... ستون آزاد (ونزولا و چشم‌اندازهای انقلاب بولیواری)
- ۱۸ ..... فصل دوم کتاب "بذرهای ماندگار" (۱۰)
- ۲۰ ..... ترجمه انگلیسی خلاصه‌ای از سرمقاله پیام فدایی



صحنه‌ای از تظاهرات  
۲۰ هزار نفری زنان  
کارگر نساجی  
نیویورک - ۱۹۰۹

کلارا زتکین  
الکساندرا کولتای پروتستان  
روزا لوکزامبورگ

### روز زن

در پیوند با مبارزات طبقه کارگر و سوسیالیسم  
مفهوم واقعی می‌یابد!

پیام رفیق اشرف دهقانی بمناسبت ۸ مارس، روز جهانی زن

صفحه ۴

## تغییر رژیم توسط امپریالیست‌ها یا سرنگونی انقلابی آن بدست توده‌ها!

آژانس بین‌المللی انرژی اتمی سرانجام پرونده اتمی جمهوری اسلامی را به شورای امنیت سازمان ملل فرستاد. امری که می‌تواند یکسری مجازات‌ها بر علیه جمهوری اسلامی را در پی داشته باشد. با توجه به این واقعیت که دولت آمریکا رسماً مطرح می‌کند که جهت به اصطلاح جلوگیری از دستیابی جمهوری اسلامی به سلاح هسته‌ای همه "گزینه‌های موجود" را در نظر خواهد گرفت، ارجاع پرونده اتمی مذکور به شورای امنیت احتمال حمله نظامی آمریکا به ایران و خطرات و تهدیدات حاصل از آن برای مردم ایران را به طور جدی در مقابل مردم ایران و جهان قرار داده است.

البته بحث احتمال حمله آمریکا به ایران بحث تازه‌ای نیست. از زمان قدرت‌گیری نئومحافظه‌کاران در دولت آمریکا و اعلام ایران به عنوان یکی از اجزای "محور شر" و سپس لشکرکشی امپریالیسم آمریکا به افغانستان و عراق، موضوع حمله به ایران به شکل‌های مختلف مطرح بوده است. به خصوص از سوی کسانی که در آمریکا جهت گسترش هرچه بیشتر سلطه دولت آمریکا در کل خاورمیانه- در چارچوب طرح "خاورمیانه بزرگ"- بر ضرورت حمله به ایران و سوریه تاکید می‌کنند. در چنین اوضاع و احوالی است که ما در صفوف اپوزیسیون جمهوری اسلامی شاهد شکل‌گیری گرایشاتی هستیم که به قول خودشان جهت خلاصی از شر آخوندهای جنایتکار حاکم از حمله آمریکا به ایران پشتیبانی می‌کنند. چنین گرایشاتی به سادگی

مطرح می‌کنند که وقتیکه مردم ما خود نمی‌توانند سلطه "ملاهای جنایتکار" را براندازند چه اشکالی دارد که این امر را دولت آمریکا برای ما به سرانجام برساند.

روشن است که تبلیغ بر له حمله نظامی آمریکا به ایران به طور واضح امری است که اساساً از سوی ماشین تبلیغاتی دولت آمریکا صورت می‌گیرد و شنیدن چنین نغمه‌هایی نیز از پرو-امریکائی‌ها یعنی کسانی که نقش سروری برای این قدرت جهانی قائل‌اند و خود را با این قدرت جهانی تعریف کرده و به او حق می‌دهند که به عنوان ژاندارم جهان هر کجا که می‌خواهد سر کشیده و هر کس را که مایل است مجازات نماید امری طبیعی و بدیهی است. اصولاً منافع چنین نیروهای چنان با منافع امپریالیسم آمریکا تنیده است که آنها باید هم برای حمله آمریکا به ایران لحظه شماری نمایند. اما متأسفانه مدتی است که چنین زمزمه‌هایی را در صفوف نیروها و افرادی نیز می‌شنویم که ظاهراً خود را مدافع دموکراسی و آزادی برای مردم ایران قلمداد کرده و چنین جلوه می‌دهند که با حمله آمریکا به ایران و سرنگونی جنایتکاران حاکم بدست ارتش آمریکا مردم ما به دموکراسی دست خواهند یافت.

همه تجربه‌های تاکتونی نشان می‌دهد که امپریالیسم و از جمله امپریالیسم آمریکا در طول یک قرن سلطه جنایتکارانه خود در هیچ کجای جهان منادی آزادی و دموکراسی نبوده و برعکس همواره در همه جا به قلع و

قمع آزادی پرداخته است، نگاهی به تجربه اخیر لشکرکشی آمریکا به دو کشور همسایه ما افغانستان در شرق و عراق در غرب، خود بروشنی کذب ادعای فوق‌الذکر را به اثبات می‌رساند. درست است که در اثر حمله آمریکا به افغانستان و عراق دیکتاتورهای حاکم در آن کشورها سرنگون شدند و امروز نه طالبان در افغانستان در قدرت است و نه رژیم بعث در عراق قدرت سیاسی را در دست دارد، اما واقعیت این است که علیرغم آنکه هر دو رژیم‌ها و دیکتاتورهای حاکم (ملا عمر و صدام حسین) سرنگون شده‌اند، در هیچ یک از این دو کشور ما شاهد استقرار دموکراسی و دستیابی مردم به آزادی نبوده‌ایم. البته ماشین تبلیغاتی آمریکا همواره کوشیده است که خیمه‌شب‌بازی‌های انتخاباتی در افغانستان و عراق آنها را زیر سلطه سرنیزه ده‌ها هزار سرباز خارجی را به مثابه استقرار دموکراسی در این کشورها و "طلوع آفتاب آزادی" جلوه دهد، اما برای مردم ایران که در طول ۲۷ سال سلطه جنایتکارانه جمهوری اسلامی حداقل ۲۷ خیمه‌شب‌بازی انتخاباتی را دیده و تجربه کرده‌اند روشن است که این بازی‌ها نه نشانه استقرار دموکراسی و رسیدن به آزادی بلکه صرفاً تلاش‌هایی جهت بزرگ کردن چهره رژیم‌های دیکتاتوری است که در هر روز از عمر نتگین خود به عین‌ه نشان می‌دهند که به تنها چیزی که نمی‌اندیشند آراء مردم و امکان بروز اراده آزاد آنهاست. آری واقعیت دارد که هم اکنون صدام حسین، دیکتاتور پیشین عراق در زندان بسر می‌برد و ملا

عمر، ستمگر سرشناس افغانستان، آنطور که می‌گویند به کوه‌های افغانستان پناه برده است اما مگر مردم افغانستان و عراق صرفاً خواستار آن بودند که جنایتکارانی بروند و جنایتکاران دیگری بر سر کار بیایند؛ که این روزها چگونگی اعمال دیکتاتوری را تمرین می‌کنند. حتی اگر همه تجارب تاکتونی در جهان را هم در نظر بگیریم، همین تجربه افغانستان و عراق بر علیه استدلال کسانی است که ریاکارانه چنین جلوه می‌دهند که قدرت‌های بزرگ جهانی میلیون‌ها دلار صرف لشکرکشی به ایران خواهند کرد تا آزادی و دموکراسی را در سینی نقره‌ای به آنها تقدیم نمایند. این تفکر که توجیه‌گر تمایلی غیرانقلابی است این واقعیت ساده را لاپوشانی می‌کند که آمریکا و دیگر قدرت‌های امپریالیستی نه به خاطر مصالح مردم ستم‌دیده- که اساساً زیر بار غارتگری‌ها و ستمگری‌های همین قدرت‌ها کمر خم کرده‌اند- بلکه بخاطر حفظ منافع خود و گسترش مناطق نفوذشان است که به اینجا و آنجا لشکرکشی کرده و این یا آن رژیم را تغییر می‌دهند. بنابراین، اگر روزی منافع آنها ایجاب کرد که به همان صورتی که در مورد رژیم‌های مزدورشان طالبان و صدام انجام دادند به جمهوری اسلامی هم حمله کرده و این رژیم را تغییر دهند، قرار بر این نیست که پس از آن صحنه را خالی نمایند تا مردم ما در فضائی آزاد و دموکراتیک سرنوشت خویش را خود تعیین نمایند. همانطور که در افغانستان و عراق نیز چنین اتفاقی نیفتاد. در شرایطی که امپریالیست‌ها

و از جمله امپریالیسم امریکا از اصلی‌ترین دشمنان مردم ما هستند و دیکتاتوری حاکم بر ایران اساساً بدون حمایت‌های آشکار و پنهان آنها امکان بقاء و در نتیجه اعمال ددمنشانه‌ترین جنایات در حق مردم را پیدا نمی‌کرد، هرگونه چشم امید بستن به قدرت‌های خارجی جهت خلاصی از شر رژیم حاکم، جز گام برداشتن در راه محکم کردن بندهای اسارت مردم معنائی ندارد.

اینکه پرونده اتمی جمهوری اسلامی در شورای امنیت سازمان ملل چه سرنوشتی پیدا کند و قدرت‌های خارجی در چارچوب رقابت‌های فی‌مابین خود جهت رسیدن به مصالح‌شان چه روش برخوردی را در مواجهه با این رژیم در پیش گیرند، ذره‌ای در این واقعیت تغییری ایجاد نمی‌کند که این قدرت‌ها دوستان مردم ما نیستند و مردم ما تنها زمانی می‌توانند به آزادی و دمکراسی دست یابند که:

اولاً: دشمنان خود را در همه چهره‌ها و لباس‌ها بشناسند.

ثانیاً: این دشمنان را با قدرت خود از صحنه خارج سازند.

ثالثاً: بدانند که تغییر رژیم‌های سیاسی بدون دگرگونی انقلابی در نظم اقتصادی ظالمانه حاکم هرگز به آزادی آنها منجر نمی‌شود. این واقعیت را تجربه جابجائی رژیم سلطنت با جمهوری اسلامی نشان داد و نباید اجازه داد که بار دیگر انرژی انقلابی مردم ما در چنین مسیرهایی کانالیزه گردد.

با توجه به آنچه که گفته شد، تنها راه نجات مردم ما از شرایط فلاکت‌باری که در آن قرار داده شده‌اند مبارزه برعلیه رژیم جمهوری اسلامی و نابودی نظام اقتصادی اجتماعی حاکم بوسیله قدرت رزمنده کارگران و زحمتکشان می‌باشد.

## چگونه اسرائیل و ایالات متحده به رشد گروه فلسطینی "حماس"، یاری...

بقیه از صفحه ۱۳

و این برمیگردد به سال ۱۹۷۰ که بالاخره ناصر میمیرد و انور السادات رئیس جمهور مصر میگردد. او هیچ پایه سیاسی محکمی نداشته است. بنابراین سادات اخوان المسلمین را تشویق به بازگشت به مصر میکند و آنها در سال ۷۱ به مصر برگشتند. سعید رمضان در رأس هیاتی که از سوی عربستان پشتیبانی میشد به ملاقات سادات رفت. اخوان به مصر بازگشت و با تشویق رسمی سادات آغاز به فعالیت در مصر نمودند. و مد البته با تأیید و حمایت رسمی ایالات متحده، قدرت سیاسی بزرگی برای اسلامیه‌ها در مصر بوجود آمد.

اخوانی‌ها نه تنها مساجد را برپا کردند بلکه بر آن‌ها، مرکز اصلی آموزش اسلامی در قاهره و به زعم بعضی‌ها در جهان، مسلط شده و تبدیل به نیروی سیاسی - مذهبی بزرگی در مصر شدند.

ایالات متحده و اسرائیل با کمک اردن، اخوان المسلمین را به جنگی داخلی در سالهای ۷۰ در سوریه تشویق میکردند. در این راستا اقدام به ایجاد کمپهای آموزش نظامی در اردن و لبنان کردند که در آنجا نظامیان اخوان المسلمین جهت بی‌ثبات کردن رژیم سوریه به پیروان خود آموزش نظامی میداند. بنابراین اخوان المسلمین یک نمونه تیبیک نیروی زیرزمینی و متحد، از متحدین آمریکا در خاورمیانه بود. جنگ داخلی در سوریه، لبنان و کشتار سپتامبر سیاه در اردن که بیشتر اینها برای کنترل خاورمیانه و تا ابعاد بزرگی کنترل منابع نفتی خاورمیانه بود، صورت گرفت. و به همین خاطر بود که ایالات متحده علیه هر نیروی ملی در خاورمیانه بود و با هر آنچه که به ملی بودن شباهت داشت، مخالفت میورزید.

**ایمی گودمن:** اجازه دهید برگردیم به کشوری که این روزها خیلی زیاد در اخبار است، یعنی ایران. ایالات متحده

چه نقشی در پاگیری بنیادگرایی اسلامی در ایران داشت؟  
**رابرت دریفوس:** در تحقیقاتی که برای نوشتن کتابم میکردم، اتفاقی فرصتی دست داد تا روزی با آقای مسنی که در کنفرانس افراد مسن سازمان سیا شرکت جسته بود، صحبتی داشتم. وی که نامش جان والتر است از اولین رؤسای سازمان سیا در ایران در سال ۱۹۴۷ بود. او شش سال در آنجا کار کرد و در سال ۱۹۵۳ به واشنگتن احضار شد تا سازماندهی کودتا علیه محمد مصدق - یک ناسیونالیست ایرانی - کسی که نفت و صنایع نفتی ایران را ملی کرد، تدارک ببینند. کودتائی که بر اثر آن شاه که از ایران متواری گشته بود را دوباره به قدرت برگرداند.

والتر برای من توضیح داد چگونه ایالات متحده به سوی مردی که احمد کاشانی نام داشت دست کمک دراز کرد. او یک آیت الله بود و در واقع آموزگار آیت الله خمینی بود. در آن زمان کاشانی واقعاً یک روحانی مطرح در ایران بود. او در آن هنگام با سازمانی زیرزمینی به نام "موحدین اسلام" همکاری داشت. این سازمان شاخه ای غیررسمی از اخوان المسلمین بود. هرچند که این سازمان شیعه و اخوان المسلمین سنی هستند. در کودتای ۱۹۵۳، ایالات متحده به کاشانی و نیروهای مذهبی پول داد و آنها نیز تظاهرکنندگانی به خیابانها فرستادند و شعار "مرگ بر مصدق" و "شاه را برگردانید" میدادند.

البته این را هم اضافه کنم که آیت الله خمینی که بعداً در سال ۷۹ تا ۸۱ به یک دیکتاتور بلامنازع تبدیل گردید، آنروزها در خیابانها در کنار کاشانی بود و شعار "مرگ بر مصدق، شاه را برگردانید" میداد. بنابراین هرچند جنبش اسلامی ایران همیشه به رژیم شاه مظنون بود و دائماً برخوردهائی هم با آن داشت، اما در آن ۲۵ سال دشمن اصلیش نه رژیم شاه بلکه کمونیسم و ناسیونالیسم بود. پس از اینکه آیت الله خمینی در سال ۱۹۷۹ به قدرت رسید افرادی مثل زبگینوف برژینسکی و سفیر کنونیان در عراق، زلمای خلیل زاد، هر دو بر این عقیده بودند که خمینی تهدید بزرگتری برای اتحاد جماهیر شوروی هست تا ایالات

متحده و عقیده داشتند اسلام، آسیای مرکزی را بی‌ثبات خواهد کرد و نیروی اسلامی در جمهوریهای مسلمان آسیای مرکزی برخواهند خواست.

آن اتفاق نیفتاد، اما چیزیکه اتفاق افتاد این بود که ایالات متحده از جهاد در افغانستان پشتیبانی کرد، دقیقاً براساس این نظریه که آن جهاد نه فقط اتحاد جماهیر شوروی را از افغانستان خارج خواهد کرد بلکه به آنطرف مرزها به درون جمهوریهای اتحاد جماهیر شوروی گسترش پیدا خواهد کرد. در تمام این دوران یک فاکتور که کمتر بدان توجه شده است، این امر بود که نئومحافظه کاران که طی دهه ۸۰ نیرویی محدود بوده و در اقلیت بسر میبردند، در آن دوران قاطعانه نظرشان این بود که ایالات متحده اشتباه میکرد که در طول جنگ ایران و عراق به سمت عراق متمایل شد. همین هائی که اکنون دولت بوش را تشکیل میدهند، آنها خواهان تمایل ایالات متحده به سوی ایران بودند. نئومحافظه کاران عقیده داشتند شریک حقیقی ایالات متحده در خلیج، ایران است و میتوانند با ایران معامله کنند. مسائلی که به "ایران کتترا" منجر گشت، ریشه اش در این عقیده نئومحافظه کاران مستتر بود. موضوع دیگری که در کتابم بصورت مشروح به آن پرداخته ام این امر است که در تمام طول جنگ ایران و عراق، اسرائیل بطور سیستماتیک مقدار زیادی سلاح به ایران میداد. از سال ۷۹ و خصوصاً پس از اینکه جنگ با عراق آغاز شد، اسرائیلیها ماهی یکبار با تیمی از نیروی هوائی ایران در ژنو ملاقات میکردند و ایرانیها لیست خرید سلاح را به اسرائیل میدادند. و سپس اسرائیلیها بطور مستمر در تمام طول جنگ ایران و عراق تسلیحات ایران را تأمین میکردند. این موضوعی تقریباً تأیید شده است در حالیکه یک فعالیت زیرزمینی ناشناخته بود.

من فکر میکنم وقایع فوق، خصوصاً در خلال جنگ سرد نشان میدهد که چطور ایالات متحده، بریتانیا و اسرائیل، یعنی همه جریاناتی که دست در حمایت از این شاخه یا آن یکی از شاخه‌های اسلامیهها داشتند گاه گاهی اسلامیهها را متحدین خوبی برای خود به حساب می‌آورند.

# روز زن در پیوند با مبارزات طبقه کارگر و سوسیالیسم

## مفهوم واقعی می یابد!

اشرف دهقانی

۵ مارس ۲۰۰۶

روز جهانی زن بر همه زنان آزادیخواه ایران و به خصوص بر زنان کارگر و زحمتکش ما مبارک باد.

معمولاً هر سال با نزدیک شدن ۸ مارس، مبداء تاریخی این روز و روند مبارزاتی که به تعیین یک روز بین‌المللی برای زنان انجامید، مورد توضیح و بازگوئی قرار می‌گیرد و در این میان آنچه به طور انکارناپذیری برجستگی خود را می‌نماید، پیوند روز جهانی زن با مبارزات کارگران (زن و مرد) و با سوسیالیسم به مثابه نظام باشکوهی است که راه بشریت را به سوی آزادی واقعی هموار می‌سازد. ۸ مارس یادآور مبارزه زنان کارگر امریکا برای بهبود شرایط کار خود، یادآور تلاش زنان کمونیست، برای بسیج و سازماندهی مبارزات زنان کارگر زیر پرچم سوسیالیسم و بالاخره یادآور مبارزه زنان کارگر و زحمتکش پتروگراد می‌باشد که در ۸ مارس سال ۱۹۱۷ (مطابق تقویم روسیه ۲۳ فوریه) با شعار "نان و صلح" به خیابان آمده و با پی‌گیری مبارزات خود برعلیه تزار، توده عظیمی را به حمایت از تظاهرات خود کشاندند - که در تداوم آن، انقلاب بزرگ فوریه در روسیه به وقوع پیوست. درعین حال، تعیین یک روز در سطح بین‌المللی برای زنان در شرایطی شکل گرفت که در امریکا و در سراسر اروپا، مبارزه جهت کسب حق رأی برای زنان، با گستردگی و پی‌گیری هرچه تمامتری جریان داشت. مبارزه‌ای که دو گونه برخورد نسبت به مساله رهائی زن، در آن به روشنی قابل تفکیک و تشخیص بود. برخورد اول که نظرات و گرایشات بورژوائی را انعکاس می‌داد، با عمده کردن اهمیت حق رأی برای زنان، این طور جلوه می‌داد که گویا رهائی زن از زیر بار ظلم و ستم مضاعفی که در جامعه بر او وارد می‌شود، با تحقق چنان خواستی ممکن خواهد شد. برخورد دیگر که متعلق به زنان کمونیست و مبارزین راه رهائی طبقه کارگر بود، در حالی که کسب حق رأی برای زنان را حائز اهمیت شمرده و در این راه مبارزه می‌کرد، اما با قاطعیت اعلام می‌نمود که با محدود کردن مبارزه زنان به

کسب حق رأی، نه برابری واقعی زنان با مردان تأمین خواهد شد و نه واقعاً زنان خواهند توانست خود را از زیر ستم رها سازند. برای کلارا زتکین که روز جهانی زن با نام وی عین است و برای دیگر پیشروان کمونیست که در راه آزادی زنان مبارزه می‌کردند، مبارزه برای به دست آوردن حق رأی برای زنان کارگر (کارگران مرد از سال‌ها پیش در اثر مبارزات خود، از حق رأی برخوردار شده بودند)، به عنوان یک ضرورت در جهت سازماندهی و بسیج آنان زیر پرچم سوسیالیسم درک شده و اهمیت داشت. در آن زمان با توجه به مجموعه شرایط موجود در جوامع سرمایه داری، مبارزات پارلمانی می‌توانست منافی برای طبقه کارگر در بر داشته باشد و هنوز در اینجا و آنجا این امکان وجود داشت که صدای کارگران در پارلمان شنیده شده و در تغییر "سیاست‌های حکومت"ها به نفع کارگران تا حدودی تأثیرگذار باشد. در چنین شرایطی مسلماً برای طبقه کارگر، مبارزه جهت "دموکراتیک تر کردن پارلمان" (به قول کولنتای، زن سوسیالیست انقلابی)، از اهمیت برخوردار بود. درست با درک اهمیت این موضوع از طرف پیشروان سوسیالیست بود که در سال ۱۹۱۰، هنگامی که "دومین کنفرانس بین‌المللی زنان کارگر سوسیالیست" پیشنهاد کلارا زتکین مبنی بر سازمان دادن روز بین‌المللی زنان را پذیرفت، این شعار را نیز به همراه آن به تصویب رساند که: "حق رأی برای زنان، نیروی‌مان را در مبارزه برای سوسیالیسم متحد خواهد کرد."

از واقعیت تاریخی فوق چه درسی می‌توان برای مبارزات امروز زنان در ایران اخذ نمود! تأمل روی این امر به ویژه با توجه به این واقعیت مطرح است که ما انحراف مشابهی (با آنچه در فوق به آن اشاره شد) را امروز در بین فعالین جنبش زنان در ایران شاهدیم. برای همگان آشکار است که زنان در ایران و به خصوص زنان کارگر و زحمتکش تحت سلطه رژیم جمهوری اسلامی، هم به مثابه یک رژیم وابسته به

امپریالیسم و هم به عنوان یک رژیم مذهبی، شدیداً تحت فشار قرار داشته و مظالم و ستم‌های فراوانی را متحمل می‌شوند. این رژیم با روی کار آمدن خود، اساساً قوانینی را بر جامعه ما حاکم ساخته است که از فرط ارتجاعی و بربرمنشانه بودنشان، به سختی در باور می‌گنجند. کافی است قانون قصاص یا "مجازات‌های اسلامی" از قبیل چشم در آوردن، گردن زدن، قطع دست و پا، شلاق، سنگسار و... را نام ببریم تا عمق فاجعه یادآوری شود. تازه این قوانین متحجر ارتجاعی، در رابطه با مرد و زن هم نابرابرند. مثلاً بر اساس "قانون ديه"، خون‌بهای زن نصف مرد می‌باشد. شرایط سنگسار زنان از مردان سخت‌تر است و غیره. در رژیم شاه نیز "قوانین نابرابر" وجود داشت (نظیر مورد ارث که حق زن نصف حق مرد بود) اما رژیم جمهوری اسلامی علاوه بر صحنه گذاشتن بر آن‌ها، به قوانین نابرابر و زن ستیز در ایران، ابعاد هرچه گسترده‌تری بخشید. سلب آزادی در انتخاب پوشش و تحمیل حجاب به زنان، سلب آزادی در داشتن حق طلاق، حق سفر، حق نگهداری از اولاد خویش (حق حضانت)، حق سقط جنین و غیره نمونه‌هایی از ظلم و ستم در حق زنان ایران می‌باشند که تحت سلطه رژیم جمهوری اسلامی (علاوه بر همه فشارهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی که بر زنان وارد می‌آید)، در قانون رسمیت یافته‌اند. آیا جایز است سؤال شود که، باید برعلیه این قوانین مبارزه کرد! باید خواستار لغو "قوانین نابرابر علیه زنان" بود! و به عبارتی دیگر به مبارزه برعلیه "قوانین تبعیض‌آمیز در ساختار حقوق ایران" (عبارتی که مهرانگیز کار، به کار برده است)، پرداخت! شکی نیست که هر انسان مترقی که بر اثرات قوانین زن‌ستیز جمهوری اسلامی در زندگی روزمره مردم واقف است و بر رنج و عذاب‌هایی که از آن قوانین نه فقط برای خود زنان بلکه برای کل مردم و خانواده‌ها و به خصوص (و با تأکید) برای خانواده‌های کارگران و زحمتکشانشان ایجاد می‌گردد، آگاهی دارد، بی‌درنگ به سئوالات فوق پاسخ مثبت خواهد داد - حتی اگر چنان

در پیوند با "مبارزه طبقاتی پرولتاریا" امکان‌پذیر می‌دانند، همواره می‌کوشند مبارزه برای تحقق خواست‌های عادلانه زنان را در پیوند با مبارزه طبقه کارگر برای رسیدن به سوسیالیسم سازمان دهند. در نتیجه آنان نه فقط شعار لغو کلیه قوانین ارتجاعی زن‌ستیز جمهوری اسلامی را مطرح می‌کنند، بلکه در همان حال بر خواست خود مبنی بر سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و نابودی سیستم سرمایه‌داری در ایران نیز پای می‌فشارند. آنها با تکیه بر آموزش‌های کمونیستی می‌گویند که مبارزه در جهت لغو قوانین زن‌ستیز جمهوری اسلامی را باید به گونه‌ای سازمان داد که "نیروی‌مان را در مبارزه برای سوسیالیسم متحد گرداند"؛ و هرگز نباید شعارها و خواسته‌های مبارزاتی زنان کارگر و زحمتکش را در حد زنان بورژوا تقلیل داده و شرایطی بوجود آورد که نیروی کمونیست‌ها و نیروی زنان انقلابی و مترقی در خدمت اهداف دیگری قرار گرفته و به هزرد رود.

بکوشیم ۸ مارس، روز جهانی زن را با درس‌گیری از آموزش‌های سترگ پیشروان سوسیالیست جنبش زنان، پاس داشته و مبارزات زنان تحت ستم ایران را در جهت سرنگونی رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی و نابودی سلطه امپریالیسم در ایران تا رسیدن به رهائی کامل زنان به پیش ببریم.

پیشتر اشاره شد ما دیدیم که آن زنان پیشرو در شرایط عصر خود، علیرغم تأکید بر ضرورت مبارزه جهت کسب حق رأی برای زنان کارگر- که در واقع خواستی در چهارچوب سیستم سرمایه‌داری بود، به عنوان یک اصل، می‌کوشیدند مبارزات زنان در راه کسب حقوق عادلانه خویش را در راستای هموار کردن راه سوسیالیسم جهت دهند. از همین رو، آن زنان پیشرو سوسیالیست همواره شعار حق رأی برای زنان را با شعارهای مبارزاتی‌ای که کل سیستم سرمایه‌داری را زیر سؤال می‌برد، در هم می‌آمیختند. به عبارت دیگر مبارزه در این حوزه را جدا از مبارزه برعلیه سیستم سرمایه‌داری انجام نمی‌دادند. آنها با روشنی توضیح می‌دادند که آزادی زن در گرو نابودی سیستم سرمایه‌داری و لغو هرگونه مالکیت خصوصی بر ابزار تولید می‌باشد.

با توجه به مطالب فوق دشوار نیست تا دریابیم که کسانی که امروز تحت عنوان باور به "اصل برابری حقوق زن و مرد"، تنها به طرح خواست‌هایی نظیر لغو قوانین نابرابر و لغو مجازات‌های اسلامی می‌پردازند، شعارها و مطالبات زنان برای رهائی از جامعه ظالمانه و مرد سالار کنونی را تقلیل داده و آنها را در محدوده بسیار تنگی محصور می‌سازند. در حالی که کمونیست‌های وفادار به آموزش‌های پیشروان کمونیست، از آنجا که آزادی واقعی زن را

خواست‌هایی از طرف زنان متعلق به طبقات بورژوا نیز مطرح شوند. زنانی که نه فقط مخالف سیستم سرمایه‌داری حاکم بر ایران نیستند بلکه یک جمهوری اسلامی "معتدل" (!!) یعنی جمهوری اسلامی بدون "مجازات‌های اسلامی" و بدون "قوانین نابرابر برعلیه زن" را برمی‌تابند. (قوانین ارتجاعی "برابر" اشکالی ندارد!!)

اما، توقف در اینجا، به هیچوجه، نه قابل پذیرش است و نه اساساً اصولی است. اگر قرار به درس‌گیری از تجارب مبارزاتی گذشته و پایبندی به آموزش‌های گرانقدر زنان کمونیست برجسته‌ای چون کلارا زتکین است، پس باید ضمن برافراشتن پرچم مبارزه برای تحقق برابری کامل زن و مرد و رهائی از قید جامعه مرد سالار، نه فقط برای لغو قوانین زن‌ستیز جمهوری اسلامی و لغو مجازات‌های اسلامی مبارزه کرد، بلکه همزمان باید خواهان مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و نابودی سیستم سرمایه‌داری حاکم بر ایران شد. چنین آموزشی، به ویژه برای کسانی که خود را طرفدار طبقه کارگر و کمونیست می‌نامند، باید امری بدیهی تلقی شود، برای کسانی که در مبارزه برای دفاع از حقوق زن ظاهراً انقلابیون کمونیستی را الهام‌بخش خود می‌دانند که سال‌ها برای برابری حقوق زن و مرد و رهائی زنان مبارزه کرده و روز جهانی زن را بنیان گذاشتند. همانطور که

## نگاهی به برخی اخبار

بقیه از صفحه ۱۲

جمهوری اسلامی در پی این درگیری اعلام کرد: "چیزی که در مورد اتفاقات اخیر زابل و خوزستان مشخص است، این است که پشتیبانان عاملان آنها یکی هستند." به گزارش خبرگزاری‌های داخلی، گروه "جندالله" مسئولیت این حمله را بر عهده گرفته است. عملیات مسلحانه‌ای در این سطح بر ضد نیروهای دولتی، اهمیت شناسایی ماهیت و اهداف گروه مزبور را آشکار می‌کند که باید توجه لازم به آن مبذول داشت. در پی رویداد فوق خبر زیر نیز جلب توجه می‌کند. روابط عمومی نیروی انتظامی جمهوری اسلامی اعلام کرد که در منطقه مرزی "چامسرخ" واقع در تایباد، نیروهای انتظامی طی یک درگیری ۱۰ تن از اشرار و مزدوران مسلح را که در صدد ورود به خاک کشور و ایجاد ناامنی بودند" را کشته‌اند.

● معاون اطلاعات فرماندهی انتظامی استان تهران در گفتگو با خبرنگار "حوادث" ایسنا، اعلام کرد که گروهی قاچاقچی را کشف کرده که تنها به افرادی خاص اسلحه می‌فروختند. در جریان حمله مأموران به این گروه در کرج افراد گروه فرار کرده و ده قبضه سلاح کمری شامکش به دست مأموران افتاد.

را بدون آنکه از قبل با حمله‌ای مواجه شود، منتفی و کنار گذاشته شده نمی‌داند.

● در ۲۰ اسفند به دنبال کشته شدن یکی از اهالی پیرانشهر که به دست نیروهای انتظامی جمهوری اسلامی به قتل رسید، تظاهراتی در این شهر به وقوع پیوست که طی آن مردم شیشه‌های چندین بانک و اداره دولتی را خرد کرده و چند ماشین دولتی را به آتش کشیدند.

● در ۲۶ اسفند ماه، ماشین‌های تعدادی از مسئولان دولتی در استان سیستان و بلوچستان از جمله فرماندار زاهدان مورد حمله افراد مسلحی قرار گرفتند. در جریان این حمله حداقل ۲۲ نفر کشته و تعداد بیشتری مجروح شدند. مسئول حراست فرمانداری زاهدان جزء کشته‌شدگان می‌باشد و فرماندار نیز شدیداً مجروح گردیده است. به گزارش شاهدان عینی، حمله‌کنندگان با هدف نابودی مسئولین دولتی جاده زابل - زاهدان را بسته بودند. آنها ماشین‌ها را بازرسی و پس از اطمینان از اینکه مأموران دولتی در آنها نیستند، به آنها اجازه عبور می‌دادند. به گزارش مطبوعات رژیم حمله‌کنندگان پس از پایان عملیات خود به کشته‌شدگان تیر خلاص هم زده و سپس منطقه را ترک نمودند. وزیر کشور

● علی لاریجانی دبیر شورای عالی امنیت ملی اعلام کرد که "درخواست" عبدالعزیز الحکیم از رهبران شیعه عراق از تهران برای بازکردن باب گفتگو با واشنگتن درباره عراق مورد موافقت دولت ایران قرار گرفته است. لاریجانی تأکید کرد که مذاکرات محدود به مسائل عراق خواهد بود. زالمای خلیل‌زاد سفیر آمریکا در عراق ماه گذشته گفته بود که واشنگتن به وی اجازه داده است با دبیرمات‌های ایرانی در باره ناآرامی‌های گسترده عراق تبادل نظر کند. روزنامه شرق در این زمینه نوشت که "نشستن ایران و آمریکا بر سر میز مذاکره اتفاق بسیار بزرگی است" چرا که "تابوی سی ساله شکسته شده است" و در ادامه مطلب تأکید کرد که: "این نه جام زهر که آب حیات" جمهوری اسلامی ایران "است که نوشیده می‌شود!"

● کاخ سفید متن جدید نود و چهار صفحه‌ای استراتژی امنیت ملی آمریکا را انتشار داد. در این متن تأکید شده است که آمریکا توسل به زور



## درس‌هایی از "کارزار زنان"

تقویت نمود. ویژگی و برجستگی دیگر این حرکت، تعداد شرکت‌کنندگان در هلند در مقابل سفارت جمهوری اسلامی و در مقابل دادگاه لاهه بود که به رقم بالا و کاملاً چشم‌گیری رسید (از حد ۵۰۰ نفر تا ۸۰۰ نفر گزارش شده است). همچنین سازماندهی کل حرکت به دست خود زنان، نکته برجسته دیگر این حرکت بود که در جای خود غرورآفرین است. و بالاخره باید از ترکیب جمعیت گفت که هم به لحاظ شرکت نیروی جوان و هم به خاطر وجود تعداد چشمگیری از زنان در آن، قابل توجه بود.

مسئلاً می‌توان بیشتر از آنچه گفته شد به شرح و توضیح جنبه‌های مختلفی از "کارزار زنان" پرداخت. اما موضوع این نوشته پرداختن به یکی از مهمترین ویژگی‌های حرکت فوق‌الذکر است. ویژگی‌ای که از یک طرف ایراد اساسی (ناشی از تناقض بین محتوا و اسم) آن را مطرح می‌کند و از طرف دیگر بر نقش بسیار مثبت زنان مبارز و انقلابی (و همچنین مردان مبارز و انقلابی) شرکت‌کننده در این کارزار که در رادیکالیزه کردن آن بسیار تأثیرگذار بودند، تأکید می‌نماید. مطلب را از همین جا شروع کنیم. واقعیت آشکار این است که آنچه از چهارم مارس در جریان حرکت و در عمل به طور برجسته پیش رفت، بسیار با عنوان انتخاب‌شده برای این کارزار یعنی "کارزار زنان برای لغو قوانین نابرابر و مجازات‌های اسلامی بر علیه زنان" متفاوت بود. اگر به محتوا و مضمون این عنوان توجه کنیم می‌بینیم که این نام، مطالبات و خواست‌های دموکراتیک زنان تحت ستم ایران را در حد خواست "لغو قوانین نابرابر و لغو مجازات‌های اسلامی" پائین آورده و در همین حدود محصور کرده است. اساساً، اسمی که روی یک حرکت گذاشته می‌شود، قبل از هر چیز بازگوکننده اهداف و خواست‌های مشخص آن می‌باشد- صرفنظر از این که شرکت‌کنندگان در آن حرکت چه در دل دارند و نظر شخصی‌شان چیست. در واقع کسانی که از بیرون به یک حرکت مشخص می‌نگرند، هدف، محتوا و مضمون آن حرکت را نه از روی نیت افراد و شخصیت‌های شرکت‌کننده در آن، بلکه از روی این امر که حرکت مزبور برای چه منظوری صورت می‌گیرد، می‌توانند (و باید) تشخیص دهند. بر این اساس، توجه به عنوان انتخاب‌شده برای کارزار زنان

چهار روز راهپیمایی و برگزاری تظاهرات و نمایش‌های خیابانی در شهرهای مختلف آلمان و ادامه آن در روز پنجم در شهر لاهه در هلند و تجمع در مقابل سفارت جمهوری اسلامی و در مقابل دادگاه لاهه، رخداد مبارزاتی مهم و درخور توجهی بود که امسال به مناسبت بزرگداشت ۸ مارس روز جهانی زن توسط تعدادی از زنان و مردان مبارز و مخالف رژیم جمهوری اسلامی در خارج از کشور صورت گرفت. شرحی از چگونگی انجام این حرکت مبارزاتی- که از آن می‌توان به طور خلاصه به عنوان "کارزار زنان" یاد نمود، توسط سخنگویان این حرکت در اختیار عموم قرار گرفته است. در اینجا تنها نکات برجسته آن را می‌توان به شرح زیر بازگوئی نمود:

تظاهرات و راهپیمایی در خیابان‌ها و جلب توجه مردم نسبت به جنایات رژیم جمهوری اسلامی در حق زنان در ایران، برنامه حرکتی بود که زنان و مردان مبارزی که عمدتاً از نقاط مختلف اروپا و آمریکا در یکجا گرد آمده بودند، آن را از تاریخ ۴ مارس در شهر فرانکفورت آغاز و در شهرهای ماینز، کلن و دوسلدورف و لاهه پیش بردند. در تظاهرات خیابانی، خواندن دسته جمعی سرود پُرمحتوا و رادیکال شاعر مبارز، مینا اسدی به نام "سرود کارزار"، شور تازه‌ای به راه پیمایان می‌بخشید. همچنین نمایش تئاتر خیابانی سنگسار (مجازات وحشیانه‌ای که رژیم جمهوری اسلامی آن را از اعماق تاریخ بیرون کشیده و در جهت حفظ سیستم سرمایه‌داری وابسته در ایران، به مردم ما تحمیل نموده است) که هنرمند مبارز، گیسو شاکری در سازماندهی آن نقشی موثر داشت، یکی از ابتکارات این حرکت بود که بر عزم شرکت‌کنندگان برای ادامه کارزارشان می‌افزود. کارزار زنان به خاطر بزرگداشت روز جهانی زن، از ویژگی‌هایی نیز برخوردار بود و بعضی از آن‌ها به عنوان نکاتی مثبت مورد تأکید شرکت‌کنندگان در آن قرار دارد- که حقیقتاً نیز نکاتی مثبت و قابل تقدیراند. از جمله خود ابتکار جمع‌شدن از کشورهای مختلف و مسافرت از شهری به شهری دیگر و برگزاری تظاهرات در هر شهر، ابتکار بسیار جالبی بود که به خصوص وقتی در عمل با حضور مبارزینی با مواضع انقلابی در آن حرکت همراه شد، شرایطی ایجاد نمود که تماماً شور و شوق مبارزاتی را در این حرکت

این طور القا می‌کند که گویا زنان مبارز و انقلابی ایران در خارج از کشور تنها خواستار لغو قوانین نابرابر بر علیه زنان و لغو قوانین مرتبط با "مجازات‌های اسلامی" می‌باشند؛ و گویا هنوز از این آگاهی برخوردار نیستند که باید حرکت مبارزاتی خود را بر علیه کلیت نظام حاکم سازمان دهند و خواهان سرنگونی رژیم جمهوری باشند. در واقع این عنوان، خواسته و یا ناخواسته، آگاهانه و یا ناآگاهانه، "مبارزات زنان را محدود به تلاش‌هایی در چارچوب نظام موجود" می‌کند. (مطلب توی گیومه اتفاقاً از متن اطلاعیه دوم کارزار زنان نقل شد. البته، در آنجا گفته شده که نباید چنین کرد. امری که نشان می‌دهد نویسنده و یا نویسندگان آن اطلاعیه، به گونه‌ای می‌کوشند نشان دهند که برخلاف آنچه در عنوان کارزار آمده، معتقد نیستند که مبارزات زنان را باید در چهارچوب نظام موجود محدود کرد!) اما، از جنبه‌ای دیگر، آنچه در واقعیت به وقوع پیوست بیانگر حقیقت دیگری است. بیانگر آن است که کارزار زنان در حرکت، در چارچوب منظوری که عنوان کارزار القا می‌کرد، متوقف نشد؛ و آنچه در عمل جریان یافت، ناکارآمد بودن نام تحمیل‌شده به کارزاری که در حرکت شکل گرفت را آشکار ساخت. در واقع، عنوان "کارزار زنان برای لغو قوانین نابرابر و مجازات‌های اسلامی بر علیه زنان" به هیچوجه بازگوکننده واقعیت آن حرکت نبود و نظرات خیلی از دست‌اندرکاران و پیش‌برندگان کارزار زنان را نه تأمین و نه نمایندگی می‌نمود. درست به همین خاطر کارزار زنان در عمل نه کارزار زنان صرفاً برای لغو قوانین نابرابر و مجازات‌های اسلامی، بلکه کارزار زنانی شد که شعارهای رادیکال و مجموعه فعالیت‌های انقلابی آنان در راستای مبارزه بر علیه کلیت رژیم جمهوری اسلامی (با همه قوانین ارتجاعی‌اش) و بر علیه امپریالیسم، "کارزار زنان" را به پیش برد و شور و تحرکی انقلابی به شرکت‌کنندگان در آن حرکت بخشید. به عبارت دیگر، این حرکت، کارزار زنانی شد که بسیار از آنچه محدود تیر حرکت القا می‌کرد، فراتر رفتند. این را از جمله شعارهایی گواهی می‌دهند که از بلندگوی این کارزار سر داده شدند. شعارهایی که خواست و مطالبه واقعی طیف بزرگی از شرکت‌کنندگان در آن کارزار را منعکس می‌کرد: جمهوری اسلامی- تا سرنگونی تو از پای نمی‌نشینیم! مرگ بر جمهوری اسلامی! آمریکا از خاورمیانه بیرون! نه، به جنگ امپریالیستی! و شعارهای دیگری با مضمون‌های ضد امپریالیستی.

کارزار زنان در عمل از آنجا که خود را در محدوده منظوری که عنوان کارزار زنان القا می‌کند،

مقید نساخت و بر آن مبنا حرکت ننمود و در نتیجه خواسته‌ها و مطالبات زنان تحت ستم ایران را در حد لغو قوانین نابرابر برعلیه زنان در ایران پائین نیاورد و صرفاً خواستار لغو قوانین ارتجاعی مربوط به "مجازات‌های اسلامی" نشد؛ و از آنجا که به دادن چنین شعارهایی اکتفا نکرد، در حقیقت، کارزار زنان برای لغو قوانین نابرابر و مجازات‌های اسلامی نبود؛ بلکه عملاً "کارزار زنان" برای رهایی و برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی بود. کارزار زنانی بود که شعار مرگ بر جمهوری اسلامی آنها در تظاهرات خیابانی طنین‌انداز بود. حتی فقط توجه به جمع‌شدن نیروی بزرگی از زنان و مردان مبارز در مقابل درب سفارت رژیم در هلند که خشم و نفرت شدید خود از رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی را در فریادهای رسای "مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی" و "جلاد ننگت باد"، به نمایش گذاشتند، این واقعیت را تأیید می‌کند. همه این اعمال بیانگر موفقیت کسانی است که تحقق خواست‌های زنان را با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی پیوند می‌دهند. موفقیتی که مهر باطل بر تفکری می‌زند که کارزار زنان را صرفاً برای "لغو قوانین نابرابر و مجازات‌های اسلامی برعلیه زنان" می‌خواست و یا به هر حال و با هر توجیهی فعلاً (!!) فراتر رفتن از چنان منظوری را "چپ روی" می‌دانست.

به نظر می‌رسد کوشش نیروهای واقعاً دموکرات و چپ برای گسستن چارچوبی که کارزار زنان در آن قرار داده شده بود و موفقیت آنها، اصولاً باید کسانی را که از آغاز شکل‌گیری این حرکت، از طرح صریح شعار "سرنگونی" در آن جلوگیری کردند، به تفکر وادارد تا بتوانند ناکارآمدی نگرش خود نسبت به مبارزه دموکراتیک در ارتباط با جامعه ایران را دریابند. در تعیین چنان عنوانی برای کارزار زنان، طیفی (که نه فقط راست‌های شناخته شده بلکه "چپ" هائی را هم در بر می‌گیرد که در مواقع زیادی عملاً از مواضع و سیاست‌های راست پیروی می‌کنند) این استدلال را پیش می‌کشند که در کار دموکراتیک باید عنوانی را تأیید کرد و نام حرکت را به گونه‌ای انتخاب نمود که قادر به بسیج بیشترین نیرو باشد. بدیهی است که کوشش در بسیج بیشترین نیرو برای یک حرکت دموکراتیک، مطلوب همه بوده و کسی آن را رد نمی‌کند. اما، مسأله اصلی تعیین همان تیترو عنوانی است که ضمن دارا بودن قدرت بسیج‌کنندگی، موجب درجا زدن و عقب‌ماندگی نشده و به رشد و پیشرفت جنبش خدمت نموده و عملاً قدمی آن را به جلو ببرد. تنها با در دست داشتن یک تحلیل درست از شرایط جامعه ایران و درک معضلات آن می‌توان

چنین کرد. در اینجا، بدون این که در زمینه فوق وارد بحث تئوریک مجردی شویم، بهتر است عنوان کارزار زنان (که مشعر بر آن است که آن کارزار برای و یا به منظور لغو قوانین نابرابر برعلیه زنان و... سازمان یافته) را در عمل مورد برخورد قرار دهیم. بیائید بدون تعصب و پیش‌داوری‌هائی که چشم را به روی حقایق می‌بندد، و با قبول این امر که "پراتیک معیار حقیقت است"، ببینیم که کدام منظور از کارزار! کارزاری که منظور خود را حرکت برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی مطرح می‌کرد و یا آنچه تنها خواستار لغو قوانین نابرابر برعلیه زنان و لغو مجازات‌های اسلامی در این نظام است، در عمل قدرت بسیج نیرو داشت؟ در پاسخ می‌توانیم بگوئیم که اگر حتی فقط واقعیت رویدادی که در جلوی سفارت رژیم در هلند بوجود آمد- که اتفاقاً نقطه اوج حرکت کارزار زنان هم بود- را مورد مذاقه قرار دهیم، خواهیم دید که طرح شعار سرنگونی، نه تنها جمعیت حاضر در آنجا را به اصطلاح رم نداد بلکه برعکس، فریاد متحدانه و یکپارچه "مرگ بر جمهوری اسلامی" مبارزین جمع‌شده در مقابل سفارت نشان داد که این، آن شعاری است که می‌تواند طیفی از نیروهای مبارز و مخالف رژیم جمهوری اسلامی را متحد ساخته و طیفی از نیروهای مترقی "رنگارنگ" را در کنار هم گرد آورد. نیروهائی که علیرغم همه اختلاف نظری که با هم دارند در سرنگونی این رژیم متحد هستند و می‌توانند اتحادشان را با هم از طریق سر دادن شعار سرنگونی اعلام کنند؟ آیا شعاری که تنها مبین نفی این یا آن قانون ارتجاعی و نابرابر و غیره در چارچوب نظام موجود می‌باشد نیز از چنین خاصیتی برخوردار بود؟ آیا کسانی که مانع از آن شدند تا حرکت کارزار با صراحت و روشنی برای رهایی زنان حداقل از قید رژیم جمهوری اسلامی اعلام شود قادر بودند از جمعیتی که حتی بدون توجه به باران و خیس شدن و سردی هوا در جلوی سفارت با خشمی سوزان، جلادی و ننگ رژیم تبهکار جمهوری اسلامی را فریاد می‌زدند، بخواهند که صرفاً در چارچوب "عنوان" تعیین‌شده برای کارزار شعار دهند! آیا جرأت داشتند که به آن جمعیت بگویند که به اصطلاح دچار "چپ روی" نشوند و فعلاً (!!) سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را فریاد نزنند! بلکه صرفاً خواهان لغو قوانین ارتجاعی این رژیم جنایتکار برعلیه زنان گردند! جواب صد در صد منفی است. خواست و شعار دموکراتیک مشترک که بیشترین قدرت بسیج‌کنندگی را هم داراست، همان شعاری است که زنان مبارز آن را جلوی سفارت رژیم جمهوری اسلامی در هلند فریاد زدند (مرگ بر رژیم جمهوری

## پیام فدائی و خوانندگان

### استرالیا

ر - ن

نامه‌تان را دریافت کردیم. پاسخ نامه را برایتان ایمیل کردیم که امیدواریم به دست شما رسیده باشد. موفق و پیروز باشید.

ر - ف

نامه‌تان رسید با سپاس از اینکه ما را در جریان مسئله مزبور قرار دادید. موفق باشید.

### آلمان

ر - س

کارت ارسالی رسید. با سپاس از توجه و تذکرتان. از شماره بعد نشریه به تعدادی که گفتید فرستاده می‌شود. پیروز باشید.

## لیست کمک مالی

### استرالیا

پیام فدائی

۱۰۰ یورو

### انگلستان

رفیق شهید صبا بیژن زاده

۱۵ پوند

### سوئد

رفیق شهید ولی سوسنی

۵۰ پوند

رفیق کبیر علی اکبر جعفری

۱۰۰ کرون

خلق عرب

۵۰۰ کرون

میز کتاب یوتوبوری

۴۰۰ کرون

مادر سنجری

۲۰۰ کرون

## تصحیح و پوزش

در شماره قبلی نشریه پیام فدایی در صفحه ۶ ، ستون ۱ ، سطر ۲۴ ، کلمه "ضیق" وقت اشتباها "ضیغ" وقت نوشته شده است که در اینجا ضمن پوزش از خوانندگان، بدین وسیله تصحیح می‌گردد.

بلکه مانع از رشد جنبش زنان به جنبشی که مطالباتش در رأس تحولات جامعه قرار گیرد، خواهند شد." و یا ".....هیچ جنبشی به پیروزی نخواهد رسید و تداوم آن تضمین نخواهد شد مگر آن که از پائین و از سوی اقدار فرودست جامعه انجام گیرد. زنان کارگر، زحمتکش و کم درآمد ارکان اصلی جنبش اجتماعی و فراگیر زنان هستند، جنبشی که نه تنها برای هر خواسته جزئی و نیز برای حقوق مبارزه می‌کند بلکه به چشم‌انداز رهائی زنان نظر دارد که تنها با تغییرات بنیادین در نظام موجود قابل دستیابی است." (نیروی چپ انقلابی این‌ها را می‌نوشت گوئی که متوجه تناقض نام کارزار با چنین اندیشه‌هایی بود و می‌کوشید به این ترتیب آن را جبران کند. در حالی که برای مدافعین آن نام، این نظرات، روی کاغذ قابل پذیرش است. برای آنها مساله اصلی آن بود که حرکت کارزار را تنها به منظور لغو قوانین زن‌ستیز جمهوری اسلامی بخوانند. به شرط جافاقتان این امر، نیروی راست- یا "چپ" دارای مواضع راست، "انعطاف" داشت). حرکت نیروی چپ انقلابی و راست (در هر پوششی)، برای به‌راه‌انداختن کارزار زنان در کنار هم، در این واقعیت نیز عیان است که اگر "راست" توانست از ارائه یک پلاتفرم رادیکال جلوگیری کند و امکان گنجاندن شعار سرنگونی به طور رسمی در سرلوحه کارزار را نداد، "کارزار زنان" از همان آغاز با "سرود کارزار" همراه شد. سرودی که با "سرمایه" که "بر کارگر سوار است"، خط کشی می‌کند. به این ترتیب می‌توان گفت که از همان آغاز، کارزار زنان برای رهائی و سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، با "کارزار زنان برای لغو قوانین نابرابر و....." در کنار هم شکل گرفتند. نام "کارزار" را نیروی راست گرفت و چپ هم به شکلی در آغاز و در جریان شکل‌گیری آن و سپس به طور برجسته در جریان حرکت و در عمل، مهر و نشان خود را به آن زد و بالاخره "کارزار زنان" با سرود جاودانه کمونیست‌ها، یعنی سرود انترناسیونال به کار خود پایان داد.

به نظر می‌رسد بزرگ‌ترین درس و آموزش پراتیک "کارزار زنان" برای نیروهای واقعاً چپ (چپ انقلابی) آن است که نیروی موثر و قدرتمند خود را باور کنند و بکوشند تحت شعار و پلاتفرمی متشکل شوند که از آن خود آنهاست تا بتوانند حاصل سیاسی فعالیت‌های انقلابی خویش را در خدمت دفاع از منافع اکثریت زنان جامعه ما بکار گیرند، نه آنکه نیروی خود را در اختیار آنانی قرار دهند که قصد دارند مبارزات زنان را به بیراه رفرمیسم بکشانند.

می‌خواست (چه آگاهانه و چه ناآگاهانه) مبارزات این طیف‌های مختلف را در حصار محدود و از واقعیت ترقی‌خواهی خود پائین بیاورد- که البته نتوانست! در واقعیت امر و در عمل، نفی کلیت نظام جمهوری اسلامی، پلاتفرم واقعی کارزار زنان بود که طیفی "رنگارنگ" از نیروهای مترقی آن را در واقعیت حرکت ۵ روزه خود دنبال نمودند. همان که در شعارها و در متن گزارشات حرکت منعکس بود. پلاتفرم واقعی چنین بود. آیا اگر مضمون و چکیده چنان شعارهایی به طور رسمی نیز در عنوان کارزار زنان گنجانده می‌شد (که در این صورت اسم و محتوا با هم همخوانی می‌داشتند)، نیروی مذکور از شرکت در کارزار سرباز می‌زد؟ براستی اگر این طور می‌شد، آن عنوان چه کسانی را فراری می‌داد؟ با چنان نامی جز نیروهای راست کاملاً آگاه به منافع خود (آنها با طرح هر شعار رادیکال و انقلابی که منعکس‌کننده خواست و نظر اکثریت مردم ایران است، مخالفند. نیروئی چون "اکثریت" و جریانات سیاسی نزدیک به آن)، چه کسان دیگری ممکن بود مخالفت کنند! به طور کلی باید به این موضوع اندیشید که آیا کارزار زنان برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و رهائی زنان، قادر به متحدکردن نیرو نبود و تنها کارزار زنان برای لغو قوانین نابرابر و مجازات‌های اسلامی بر علیه زنان (!) از چنین قدرتی برخوردار بود؟ در عمل دیدیم که شعار "سرنگونی" نه تنها مانع از متحدشدن طیفی از نیروهای مترقی نبود و برعکس بار دیگر ثابت شد که این شعار از قدرت بسیج‌کنندگی کامل برخوردار است، بلکه اتفاقاً این امر در مقابل دید همگان قرار گرفت که علیرغم تحمیل عنوان رفرمیستی به "کارزار زنان" و دلشادی نیروهای راست از آن، این نیروی چپ بود که به کارزار زنان آبرو و اعتبار داد.

این موضوع را هم باید با تأکید یادآور شد که فراتر رفتن از عنوان تعیین‌شده برای کارزار در عمل، امری اتفاقی نبود. آن طور که اسناد "کارزار زنان" نشان می‌دهد، از همان آغاز، دو گرایش یکی متعلق به چپ انقلابی و دومی مربوط به راست‌ها در کنار هم به آن شکل دادند. نتیجه کار آن بود که نیروی راست به هر حال توانست بر چپ انقلابی فائق آمده و عنوان کارزار را مطابق خواست خود تنظیم نماید. اما چپ انقلابی هم فعالانه کوشید نظرات خود را حداقل در متن اطلاعیه‌های "کارزار" بگنجانند. مثلاً در اطلاعیه شماره ۲ چنین آمده است: "کارزار زنان با باور به این که دستیابی به کمترین حقوق زنان همواره با مانع جمهوری اسلامی روبرو است و..... و نظراتی که خود را محدود به تلاش‌هایی در چارچوب نظام موجود می‌کنند، نه فقط موجب یأس جامعه می‌شوند



# تحریف تاریخ در خدمت تداوم سلطه ارتجاع

فریبرز سنجری

توضیح: این مقاله اولین بار در سایت دیدگاه منتشر شده است.

یکی از سیاست‌های شناخته شده رژیم جمهوری اسلامی ترور شخصیت انقلابی مبارزین و تلاش در جهت بد نام کردن انقلابیونی است که در دل مردم جای دارند. در این میان تکیه عمده را بر مخدوش کردن چهره‌های انقلابی دهه ۵۰، کمونیست‌ها و مبارزینی قرار داده اند که نقش برجسته‌ای در مبارزات انقلابی و ضد امپریالیستی آن دوره ایفا نموده اند. سال هاست که وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی به هر وسیله‌ای دست می‌یازد تا واقعیت زندگی مبارزاتی کمونیست‌های فدائی و انقلابیون مجاهد در دهه ۵۰ را در نزد جوانان ما وارونه جلوه داده و بدین وسیله سدی در مقابل گرایش نسل جدید به مبارزات، ارزش‌ها و سنت‌های ایجاد شده بوسیله آن انقلابیون ایجاد نماید. در چند سال اخیر به کرات شاهد چنان تلاش مذبوحانه‌ای در رابطه با شخصیت‌ها و چهره‌های شناخته شده چریک‌های فدائی خلق در آن دهه بوده ایم و حال می‌بینیم که این بار مجاهد قهرمان رضا رضائی را آماج حملات خود قرار داده اند.

در کتابی که اخیراً مرکز اسناد انقلاب اسلامی تحت عنوان "سازمان مجاهدین خلق" منتشر نموده (نویسنده این کتاب ظاهراً حسین احمدی روحانی یکی از کادرهای سابق سازمان مجاهدین و رهبر بعدی سازمان "پیکار" می‌باشد که در بهمن سال ۶۰ توسط رژیم جمهوری اسلامی دستگیر و در زندان به یکی از همکاران رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی تبدیل شد و سرانجام نیز به دست خود آنان اعدام شد) فرار هوشیارانه و جسورانه مجاهد شهید رضا رضائی از چنگال

ماموران ساواک که خود یکی از موفقیت‌های جنبش انقلابی مردم ایران در آن سال‌ها بود، مورد تحریف قرار گرفته است. در صفحه ۸۴ این کتاب در "پاورقی توضیحی" که مرکز اسناد انقلاب اسلامی بر متن کتاب افزوده، آمده است که: "رضا رضائی پس از دستگیری، تمام اطلاعات سازمان را در اختیار ساواک قرار داد و سلاح‌های موجود سازمان را معرفی کرد و رضا رضائی را با قرار تامین آزاد کرد، اما پس از مدتی رضا رضائی متواری شد و خود را به ساواک معرفی نکرد." (پاورقی نویسان جمهوری اسلامی برای اشاعه دروغ‌هایشان آنقدر عجله داشته‌اند که فرصت نکرده‌اند حتی فعل و فاعل جملاتشان را درست بیان کنند. منظورشان این است که گویا ساواک به دست خود، رضا رضائی را از زندان آزاد کرد و از وی خواست که با آنها در تماس باشد) جالب است که این نوشته را نیز با این جمله تمام کرده‌اند (ر-ک به: آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی پرونده رضا رضائی.م/م) با توجه به این واقعیت که فرار رضا رضائی از زندان، یک عمل انقلابی موثر در در هم شکستن افسانه اقتدار به اصطلاح جاودانه رژیم شاه بود و ضربه مهمی به دستگاه ساواک محسوب می‌شد، اشاعه دروغ در مورد آن از طرف دستگاه جنایتکار مذکور کاملاً قابل فهم است. اما تکرار اتهام و دروغ بی‌شرمانه ساواک در مورد این فرار انقلابی آنهم پس از ۳۴ سال و بعد از گذشت سه دهه از شهادت رضا، از طرف رژیمی که پایه‌هایش بر خرابه‌های رژیم سلطنت قرار گرفته است، فاکت دیگری است که به روشنی ثابت می‌کند که رژیم جمهوری اسلامی و

دستگاه امنیتی‌اش با رژیم پهلوی، آب‌خور واحدی دارند.

از آنجا که در سال ۵۰ شخصاً با رضا رضائی در زندان اوین از نزدیک آشنا و در تماس بودم وظیفه خود می‌دانم به یاد او و برای پاسداری از خاطره انقلابی‌اش ضمن بازگویی واقعیاتی در این زمینه، در مورد این امر نیز که وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی پس از گذشت سه دهه از فرار موفقیت‌آمیز رضا رضائی از زندان به چه دلیل مجبور به اشاعه دروغ در این مورد شده است، اندکی توضیح دهم.

۱- برخلاف آنچه ساواک در آن زمان وانمود کرد و مرکز اسناد انقلاب اسلامی امروز سعی در اشاعه آن دارد فرار رضا رضائی از زندان نه با اطلاع ساواک صورت گرفت و نه حتی بر مبنای تصمیم شخصی رضا یا ابتکار خود وی انجام شد؛ بلکه این فرار از بیرون از زندان توسط سازمان مجاهدین خلق طراحی شده و تدارکات آن نیز توسط این سازمان تهیه شده بود. (واضح است که بدون تمایل رضا به فرار و خواست و تاکید او چنان طرحی موضوعیت پیدا نمی‌کرد و آن فرار تشکیلاتی صورت نمی‌گرفت)

۲- در شرایط مبارزاتی دهه ۵۰، برای انقلابیون، فرار از زندان هرگز به خاطر رهایی از حصار زندان برای دست‌یابی به یک زندگی آرام در بیرون نبود. بلکه این فرار به خاطر پیوستن به صف اول نبرد و حمله به قلب اژدها بود، همانطور که زندگی و شهادت قهرمانانه رضا آن را گواهی داد. (۱) کسانی که رضا را از نزدیک می‌شناختند، شکی نداشتند که اگر فرصتی پیش‌آید او در پاره کردن زنجیرهای اسارت که در خدمت ضربه زدن به تصور قدر قدرتی

رژیم شاه قرار می‌گرفت، درنگ نخواهد کرد. این را هم باید اضافه کرد که در فضائی که رعب و وحشت بر جامعه ایران مستولی بود و مبارزین را به شدت در شکنجه‌گاه‌ها مورد شکنجه‌های وحشتناک قرار می‌دادند، فرار از زندان چه در صورت موفقیت و چه در صورت شکست، خود عملیاتی قهرمانانه بود که به شهامت و رشادت ویژه‌ای نیاز داشت، خصوصیتی که رضا مملو از آن‌ها بود.

۳- رضا رضائی که در آن زمان دانشجوی دانشکده دندان پزشکی دانشگاه تهران بود، در تابستان سال ۵۰ دستگیر شد. او در جریان بازجویی توانست ماموران ساواک- به خصوص بازجوی خود یعنی منوچهری (۲) را فریب دهد. به گونه‌ای که او را برای شناسائی برادرش احمد رضائی که در آن زمان به مثابه یک انقلابی مسلح، زندگی مخفی داشت، به بیرون از زندان می‌بردند. در جریان چنین خیابان‌گردی‌ای بود که سازمان مجاهدین موفق به اجرای طرح فرار گشته و رضا توانست با قاتل گذاشتن ماموران بر سر در یک گرمابه که خود می‌دانست دارای دو در بوده و درب دیگر به خیابان دیگری باز می‌شد، از چنگال دژخیمان ساواک بگریزد. تا آنجائی که اطلاع دارم هنوز برخی از کسانی که در طرح فرار رضا رضائی از زندان نقش داشتند و یا از آن مطلع می‌باشند، زنده‌اند که به نظر من وظیفه دارند با بیان واقعیت این فرار، از تحریف مبارزات درخشان انقلابیون جان بر کف دهه ۵۰ جلوگیری نموده و چهره دروغ‌گویان و دغلكاران را هرچه بیشتر افشاء نمایند.

۴- اتفاقاً علیرغم کوشش "مرکز اسناد انقلاب اسلامی" (در پاورقی کتاب مذکور) در وارونه جلوه دادن حقیقت مربوط به فرار رضا رضائی از زندان، در خود متن کتاب آمده است: "احمد رضائی تاکید کرد که به هر ترتیب که شده باید رضا رضائی را که از طرف ساواک برای شناسائی و دستگیری او

به خیابانها می آورند، آزاد نمود" و سپس روحانی (نویسنده کتاب) توضیح می دهد که "به این ترتیب طرحی برای آزاد ساختن رضا رضائی در نظر گرفته شد" و در مورد چگونگی اجرای طرح نیز تاکید می کند که "خود احمد رضائی نقش اصلی را در پیاده کردن آن ایفا کرد" (صفحه ۸۴). رضا رضائی در شرایطی از زندان فرار کرد که به دلیل ضربات شهریور سال ۵۰ به سازمان مجاهدین، بخش بزرگی از تشکیلات این سازمان از بین رفته بود. مدت کوتاهی پس از فرار او نیز مجاهد مبارز احمد رضائی در یک درگیری قهرمانانه با نیروهای مسلح رژیم شاه به شهادت رسید (بهمین ۱۳۵۰) و به این ترتیب بار اصلی بازسازی تشکیلات مجاهدین عملاً بر دوش رضا قرار گرفت. به اعتبار تلاش های خستگی ناپذیر و با تکیه بر تجارب انقلابی رضا بود که سازمان مجاهدین توانست نیروهای خود را مجدداً سازماندهی نموده و ضربات کاری به رژیم وابسته به امپریالیسم شاه و مستشاران امریکائی حامی این رژیم وارد آورد. شکی نیست که نام رضا رضائی به عنوان یکی از انقلابیون برجسته دهه ۵۰، امروز در یاد جوانان مبارز ایران زنده است. در یاد جوانانی که امروز جهت راه یابی مبارزاتشان برعلیه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی، درس گیری از تجارب گذشته را ضروری شمرده و وسیعاً کسب تجربه و آموزش از مبارزات انقلابی دهه ۵۰ را وظیفه انقلابی خود قرار داده اند. بر این مبنا جای تعجب نیست که وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ۲۰ سال پس از اعدام حسین روحانی، یک مرتبه به یاد چاپ متن بازجویی و نوشته های او در مورد سازمان مجاهدین خلق دهه ۵۰ افتاده است.

تحریف تاریخ و ضربه زدن به شخصیت انقلابیون کمونیست و ضدامپریالیست جهت "پوچ" و بی نتیجه جلوه دادن فعالیت های مبارزاتی آنها و از این طریق اشاعه یأس و

نامیدی در میان جوانان از اهداف شناخته شده وزارت اطلاعات می باشد که چاپ کتاب فوق نیز درست در همین راستا صورت گرفته است. درست در راستای چنان سیاستی و در جهت تقویت آن است که یک روز به بهانه کشف "ساعت حقیقت" از زبان افرادی که در راستای آن سیاست گام برمی دارند مدعی می شوند که یاران صمد بهرنگی، کمونیستهای راستینی چون رفقا بهروز دهقانی، کاظم سعادت و علی رضا نابدل گویا جهت افشاکاری برعلیه رژیم شاه به دروغ از صمد، این معلم و انقلابی بزرگ مردم ما، شهیدی ساختند تا مردم "شهید پرور" را حول نام این شهید جمع کنند!! و در این ریاکاری کثیف فراموش می کنند به خاطر آورند که مگر مردم ما در جریان مبارزات انقلابی و ضدامپریالیستی خود، حداقل از انقلاب مشروطه تا آن زمان، کم شهید داده بودند که نیازی به شهیدسازی از صمد بهرنگی باشد! روزی دیگر به بهانه بازنویسی تاریخ سازمان چریکهای فدائی خلق ایران البته آنهم به روایت اسناد ساواک، مدعی می شوند که بهروز دهقانی زیر شکنجه شهید نشد بلکه گویا "در تاریخ ۱۳۵۰/۳/۸ به علت ورم حاد ریه در بهداری ندامتگاه فوت نموده است" (نقل از: "چپ در ایران به روایت اسناد ساواک" صفحه ۶۲) و باز در همین راستا از زبان قلم به مزدان خود از اغراق آمیز بودن شکنجه ها و مقاومت هایی که در "حماسه مقاومت" شرح داده شده، سخن می گویند. کتابی که نه تنها واقعیت ها در آن مبالغه آمیز بیان نشده اند، بلکه این کتاب تازه فقط گوشه کوچکی از فجایع شکنجه گاه های رژیم شاه و مقاومت های تحسین برانگیز انقلابیون آن سالها را گزارش می دهد. و امروز هم فرار رضا رضائی را انکار کرده و آن را "آزادی" به دست ساواک می نامند. همه این تلاش ها برای خدشه دار کردن چهره مبارزینی است که هنوز هم پس از گذشت سه دهه، یاد و خاطره مبارزات

و جانفشانی های آنها الهام بخش مبارزین جوان ایران است. ضروری است که یاد رضا رضائی را با تاکید بر مواضع ضدامپریالیستی اش بار دیگر گرمی بداریم. رضا رضائی انقلابی جان بر کفی بود که در حدود چهار ماهی که در زندان بود روابط نزدیک خود را با کمونیست های فدائی در زندان حفظ نمود و این خود از اعتقاد عمیق اش به "کار بسیار فداکارانه چریکهای فدائی خلق" و اعتقادش به ضرورت "وحدت مستحکم" نیروهای ضدامپریالیست ناشی می شد. او رزمنده ای بود که دشمن اصلی مردم ما را به خوبی می شناخت و می دانست که بدون نابودی سلطه امپریالیسم در ایران از رهائی و آزادی نیز سخنی در میان نخواهد بود. به همین دلیل هم آرزو می کرد که "ایران گور امپریالیسم باشد". رضا، انقلابی آگاهی بود که به درستی به رابطه ناگسستنی امپریالیسم با سیستم حاکم بر ایران باور داشت؛ و از این کوه بینی دور بود که خیال کند با کمک امپریالیست ها و یا با تکیه بر وحدت با آنها می توان به آزادی رسید. (۳) رضا با تکیه بر منافع عظیم اقتصادی که امپریالیست ها در ایران دارند و با توجه به نفوذ آن ها در همه عرصه های زندگی مردم ما (که امروز ابعادی هرچه گسترده تری پیدا کرده است)، واقع بینانه تأکید داشت که "ایران از آخرین سنگرهای انقلاب در جهان است. ایران از آخرین نقاطی است در جهان که امپریالیسم در آن خواهد جنگید". (به نقل از: "از زندگی انقلابیون درس بگیریم"، از انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران فروردین ۱۳۵۳ صفحه ۲۹). ایده ای که هرچه زمان می گذرد دلایل بیشتری مبنی بر درستی آن در مقابل دید همگان قرار می گیرد. امروز در شرایطی که امپریالیسم امریکا حضور نظامی خود را در شرق و غرب ایران گسترانده و از طریق نوکران حلقه به گوش خود، هر روز دسیسه تازه ای برعلیه مردم

ما می چیند، در شرایطی که مصالح و منافع مردم ما را بازیچه پیشبرد سیاست های ارتجاعی خود در ایران و منطقه ساخته اند، ما به عین می توانیم ببینیم که نگرش ضدامپریالیستی رضا رضائی تا چه حد درست و برعکس، امید بستن به امپریالیست ها برای نجات مردم ما از سلطه رژیم به اصطلاح "ملاها" و یا در واقع رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی، تا چه حد نادرست و غیرواقعی است. کلام آخر این که من در این نوشته تنها به یکی از نکاتی که مرکز اسناد انقلاب اسلامی از طریق کتاب "سازمان مجاهدین خلق" سعی در اشاعه آن دارد، تکیه نمودم. به امید آن که کسانی که از نزدیک در جریان تحولات سازمان مجاهدین و سازمان پیکار بوده اند، با توجه به اطلاعات دقیق و موثق خود زوایای دیگر این کتاب را مورد بررسی قرار دهند. نباید فراموش کنیم که چنین کتاب هائی اساساً در جهت مقابله با رشد اندیشه های انقلابی و فعالیت های تشکیلاتی لازمه آن انتشار می یابد. نگاهی به مقدمه کتاب خود اهداف منتشرکنندگان آنرا آشکار می سازد. در این مقدمه آمده است: "امید است بیان سرنوشت سازمانی که از ابتدا بر انحراف بنا شد، عبرتی برای همه ی کسانی باشد که خواستار انجام کارهای تشکیلاتی هستند". به واقع همه تلاش جمهوری اسلامی و اربابان امپریالیست اش نیز در همین نکته نهفته است: بازداشتن جوانان از متشکل شدن و فعالیت تشکیلاتی با توسل به تحریف تاریخ سازمان های انقلابی و با "بیهوده" و "پوچ" نشان دادن نتیجه کار تشکیلاتی، آنهم در شرایطی که مردم ما برای نابودی سلطه امپریالیسم و رژیم های دست نشانده اش جهت رسیدن به آزادی، چاره ای جز متشکل شدن و سازمان دادن مبارزه خود ندارند. تجربه نشان داده که مبارزین جز از طریق متشکل کردن خود، جز از طریق



## گرامی باد ۸ مارس روز جهانی زن!

۸ مارس، روز جهانی زن فرا می‌رسد و بار دیگر میلیون‌ها تن از زنان و در کنار آنان مردان- آزادیخواه فرصت می‌یابند تا از راه‌های گوناگون فریاد اعتراض و مبارزه خود بر علیه مظالم نظام سرمایه‌داری در حق زنان را هرچه رساتر سر دهند و با خواست آزادی و برابری واقعی، خواهان برقراری نظام عادلانه‌ای گردند که در آن ستم بر زنان همچون سایر مظالم و ستم‌های ذاتی نظام سرمایه‌داری برای همیشه از زندگی جامعه رخت بریندد.

امروز در شرایط سلطه نظام سرمایه‌داری در سطح جهان، زنان تحت ستم در حالی به استقبال ۸ مارس می‌روند که این نظام، کمر میلیاردها تن از زنان کارگر و زحمتکش را در زیر بار فقر و گرسنگی، سرکوب و جنگ و ویرانی خم کرده است. اما آنها مجبورند تا علاوه بر اینکه با بار هلاکت‌بار تمامی این بلاها- همچون برادران کارگر خود- دست و پنجه نرم کنند، در همان حال تنها به خاطر "زن" بودن خویش، با بی‌حقوقی مضاعفی که نظام استثمارگرانه و مردسالار حاکم در عرصه‌های مختلف به آنان تحمیل کرده نیز دست و پنجه نرم کنند. امری که بطور طبیعی، زنان و بویژه زنان کارگر و زحمتکش را در صف مقدم نبرد با نظام سرمایه‌داری قرار داده است.

در ایران تحت حاکمیت نظام سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم و رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی، جایی که دیکتاتوری عریان و قهر آمیز طبقه حاکم، شرایط بس طاقت‌فرسائی را به زندگی زنان ما حاکم کرده، اوضاع زنان بسیار وخیم‌تر است. در نظامی که می‌کوشد چهره ضد مردمی خویش را با عقب‌مانده‌ترین لاف‌های مذهبی متحجر و ضد زن آرایش دهد، در نظامی که قوانین و دستگاه سرکوبگر آن، بدیهی‌ترین حقوق زنان نظیر پوشش، حق طلاق، حضانت فرزند و... را نیز از تعدی و دخالت خویش مصون نگذاشته، در نظامی که قوانین ناعادلانه و مرد سالار آن زن را شهروند درجه دوم محسوب می‌کند، بدیهی‌ست که فشار بر زنان از لحاظ اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شدیدتر و شرایط زندگی آنها طاقت‌فرساست. در نتیجه سلطه چنین نظام سرکوبگر و رژیم زن‌سنیزی که ما می‌بینیم اوضاع حیات و معاش زنان ما روز بروز وخیم‌تر شده و آمار دختران فراری، صادرات دختران بیگناه، خودکشی زنان و حتی زنان کارتن‌خواب و... هر روز فزونی می‌گیرد. واقعیتی که زنان مبارز و آگاه را هرچه بیشتر به مقابله با نظام حاکم سوق داده است. در چنین شرایطی روزی نیست که خبری از اعتراضات و مبارزات زنان در خیابان‌ها و دانشگاه‌ها و مدارس و کارخانه‌ها و... در جامعه انعکاس نیابد.

با گرامی‌داشت ۸ مارس روز جهانی زن بکوشیم تا دامنه مبارزه برای تحقق مطالبات برحق زنان را هرچه بیشتر گسترش دهیم و از مبارزات حقیقت‌طلبانه زنان ایران برای کسب حقوق عادلانه خویش دفاع کنیم. مبارزه‌ای که چشم‌انداز پیروزی‌اش به نحو اجتناب‌ناپذیری به مبارزه برای سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی به مثابه حافظ نظام سرمایه‌داری وابسته و سلطه امپریالیسم گره خورده و این خود جز از طریق انقلابی توده‌ای و قهرآمیز، ناممکن است.

گرامی باد ۸ مارس، روز جهانی زن!

سرنگون باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

پیروز باد مبارزات عادلانه زنان برای دستیابی به حقوق برحق‌شان!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریک‌های فدائی خلق ایران - ۵ مارس ۲۰۰۶

است بدانیم که در "کمیتة مشترک"، شکنجه گر جنایتکار دیگری به همین نام فعالیت می‌کرد که نباید با ازغندی اشتباه شود.

۳- مقایسه این ایده انقلابی که رضا و دیگر مجاهدین انقلابی آن سال‌ها در راه تحقق اش جان باختند با موضع امثال آقای علی رضا آثار که اخیراً به عنوان سخنران در یکی از میتینگ‌های مجاهدین در مقابل دفتر سازمان ملل در وین (اتریش) صحبت کرد، چقدر آموزنده است. نامبرده که از او به عنوان محقق و استاد دانشگاه در رشته فیزیک نام می‌برند، در این میتینگ، ضمن اعلام احتمال حمله نظامی امریکا به ایران گفت: "اما اگر متاسفانه کار به جایی رسید که حمله برای ساقط کردن آخوندهای جنایتکار لازم بود من شخصاً از آن پشتیبانی می‌کنم".

### From Page 20

change to the fact that these powers are not our people's friends and that our people can achieve freedom and democracy only when they: a) recognize their own enemies in all forms, b) throw out these enemies with their own power, c) realize that changing political regimes without a revolution in this ruling oppressive economic system would never lead to freedom. The transfer of power from the Shah's to the Islamic Republic proved this point once, we must not let our people's revolutionary potential be channeled into such directions again. The way out of these atrocious conditions imposed on our people is to fight against the Islamic Republic regime and to do away with the ruling socio-economic system by the militant force of the working and toiling masses.

سازماندهی فعالیت‌های انقلابی خود، قادر به تحقق آرمان‌های انقلابی‌شان نیستند. به همین دلیل هم یکی از اصلی‌ترین وظایف جوانان انقلابی ما درست گام برداشتن در راه ساختن تشکل‌های مبارزاتی است که بتوانند در شرایط دیکتاتوری عریان، به مثابه روبنای ذاتی نظام اقتصادی - اجتماعی حاکم، ادامه کاری لازمه مبارزه سیاسی را حفظ و در آن جهت فعالیت نمایند. مطالعه زندگی و تجربه انقلابیون دهه ۵۰ خود یکی از راه‌های آموزش در این زمینه می‌باشد.

اسفند ۱۳۸۴

### زیر نویس‌ها:

۱- برای درک عظمت کار رضا رضائی مقایسه فرار او با فرار ساواک ساخته سیروس نهاوندی گویای درس‌های آموزنده‌ای است. در حالیکه سیروس نهاوندی پس از به اصطلاح فرارش زیر نظر ساواک (ادعا می‌شد که سیروس نهاوندی در ساعت ۶ صبح سوم آبان ماه ۱۳۵۱ از بیمارستان شماره ۲ ارتش به اصطلاح فرار کرده است)، یک تشکیلات پلیسی سازمان داد و تعداد زیادی از انقلابیون را به زیر تیغ جلا فرستاد و هنوزم کسی نمی‌داند که او با حاصل خون فرزندان مردم و خیانت‌های خود در کجا جا خوش کرده و گذران می‌کند. اما رضا پس از فرار و نقش بزرگی که در سازماندهی مجدد نیروهای مجاهدین ایفا نمود در ۲۵ خرداد سال ۱۳۵۲ در یک درگیری نابرابر با نیروهای ساواک به شهادت رسید.

۲- در سال ۵۰، منوچهری که نام اصلی اش هوشنگ ازغندی می‌باشد، بازجوی اصلی رضا و دیگر مبارزین وابسته به سازمان مجاهدین بود. پس از ضربه‌ای که با فرار رضا به ساواک وارد آمد، دیگر کسی منوچهری را در اوین ندید. معروف بود که او را تنبیه کرده و محل کارش را عوض کرده اند. با تغییر فضای سیاسی ایران به دلیل مبارزات مردم در سال‌های ۵۶ و ۵۷ دوباره سر و کله او پیدا شد و مسئول پیشبرد سیاست‌های جدید ساواک در اوین شد. البته لازم

## نگاهی به برخی اخبار

- "نیروهای مسلح انقلابی کلمبیا" حمله بزرگی را به مواضع دولت سرکوبگر این کشور در شهر "ریورا" سازمان دادند. به گزارش مقامات دولتی در کلمبیا، در جریان این یورش تعدادی از مقامات محلی دولت کشته و مجروح شدند. نیروهای مسلح انقلابی کلمبیا و یک گروه رزمنده کوچکتر موسوم به "ارتش آزادی‌بخش ملی"، بیش از ۴۰ سال است که با دولت مرکزی در حال نبرد می‌باشند. در حالیکه ارتش آزادی‌بخش ملی با دولت "آلوارو اوربیه" رئیس جمهوری کلمبیا وارد گفتگوهای صلح شده است، "نیروهای مسلح انقلابی" حاضر به شرکت در این مذاکرات نشده‌اند.
- به دنبال دو روز گفتگو فی‌مابین نمایندگان حماس و دولت عربستان، "عزت رشاق" رئیس هیأت نمایندگی گروه حماس اعلام کرد که دولت ریاض تأیید کرده است که، به رغم تلاش‌های ایالات متحده آمریکا و کشورهای اروپایی برای منزوی کردن گروه حماس، از فلسطینیان پشتیبانی خواهد کرد و به کمک‌های سیاسی و مالی خود به مردم فلسطین ادامه خواهد دهد.
- دولت نپال اعلام کرد که با همه قدرت به مقابله با برنامه حزب کمونیست این کشور که قصد دارد راه‌های عمده نپال را به مدت نامحدودی بسته و یک اعتصاب سراسری را در ماه آوریل آغاز نماید برخواد خاست. جهت مقابله با این برنامه، نیروهای دولتی شروع به ذخیره‌سازی مواد غذایی، نفت و دیگر کالاهای اساسی در سراسر کشور کرده‌اند.
- به دنبال مرگ مشکوک اسلوبودان میلو سویچ رئیس جمهوری سابق یوگوسلاوی، روسیه از دادگاه بین‌المللی رسیدگی به جرائم جنگی خواسته است اجازه دهد تا کارشناسان روسی در کالبد شکافی جسد او شرکت کنند. سرگئی لاورف وزیر امور خارجه روسیه در گفتگو با خبرنگاران گفت یک تیم پزشکی روسیه آماده است به لاهه برود، و درخواست کرد به آنها اجازه داده شود دست کم نتایج کالبد شکافی میلو سویچ در هلند را بررسی کنند.
- مجمع عمومی سازمان ملل متحد تشکیل شورای جدید در رابطه با "حقوق بشر" را تصویب نمود. آمریکا همراه با اسرائیل و جزایر مارشال و پالانو به این طرح رأی منفی دادند در حالیکه سه کشور ونزوئلا، بلاروس و ایران رأی ممتنع دادند. مأموریت شورای جدید، شناسایی و معرفی نقض‌کنندگان حقوق بشر و کمک به کشورها در تدوین قوانین حقوق بشر است. این شورا جایگزین کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل خواهد شد.

ادامه مطلب در صفحه ۵

## یکت اعتراضی ۸ مارس در لندن

بمناسبت بزرگداشت روز جهانی زن، از ساعت ۱۲ تا ۲ بعد از ظهر روز شنبه ۱۱ مارچ تظاهرات ایستاده‌ای در مقابل ساختمان سابق بانک ملی در لندن سازمان یافت. در جریان این تظاهرات، صدها اعلامیه در میان عابرین پخش گردید که جلوه‌های دردناکی از محرومیت و ستم‌دیدی زنان ایران تحت حاکمیت سرکوبگرانه رژیم زن‌ستیز جمهوری اسلامی و همچنین مقاومت‌ها و مبارزات آنها برای احقاق حقوق‌شان مورد اشاره قرار گرفته بود. این حرکت اعتراضی با فراخوان مشترک فعالین چریک‌های فدایی خلق ایران و سازمان دمکراتیک ضدامپریالیستی ایرانیان در انگلستان برگزار شد.



## تظاهرات ضدجنگ در لندن

در آستانه سومین سالگرد حمله جنایتکارانه نیروهای آمریکا و هم‌پیمانانش به عراق و اشغال این کشور، ده‌ها هزار تن از مردم انگلیس در تظاهراتی که توسط نیروهای ضدجنگ در لندن بر پا شده بود شرکت کردند و خواستار پایان اشغال عراق و بازگشت سربازان به کشورشان شدند. شرکت‌کنندگان در این تظاهرات گسترده با سردادن شعارهایی بر علیه جنگ و بر علیه جنایات ارتش‌های اشغالگر امپریالیستی در کشتار و سرکوب توده‌های ستم‌دیده عراقی، خواستار "محاکمه" بوش و بلر شده و آنان را "تروریست‌هایی" خواندند که باید به خاطر جنایاتشان در حق بشریت "مجازات" گردند. شرکت‌کنندگان در این تظاهرات همچنین خواهان خروج ارتش اسرائیل از سرزمین‌های اشغالی و آزادی فلسطین گشتند و نقشه‌های آمریکا برای حمله نظامی به ایران را محکوم نمودند. شرکت‌کنندگان تن از جوانان و نوجوانان انگلیسی در این تظاهرات که با سر دادن شعارهای کوبنده خود، با سیاست‌های جنگ‌طلبانه دولت بوش و بلر در خاورمیانه مخالفت می‌کردند، از نکات برجسته این تظاهرات بود.

فعالین چریک‌های فدایی خلق در لندن با حمل پرچم "مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی" و "مرگ بر امپریالیسم، زنده باد انقلاب"، در این تظاهرات شرکت کردند.



قطعه‌ای صوتی - تصویری

در گرامیداشت ۸ مارس

روز جهانی زن

برای دیدن این قطعه

به آدرس‌های اینترنتی زیر مراجعه کنید!

<http://www.siahkal.com>

<http://www.ashrafdeghani.com>



## چگونه اسرائیل و ایالات متحده به رشد گروه فلسطینی "حماس"، یاری رسانده‌اند؟!

برگرفته از برنامه رادیویی شهر نیویورک:  
"دمکراسی همین حالا"، ۲۶ ژانویه ۲۰۰۶

ترجمه: غلام امیدوار

### ایمی گودمن:

برای صحبت درباره سربرآوردن حماس به عنوان یک نیروی سیاسی در سرزمینهای اشغالی، گفتگویی خواهیم داشت با ژورنالیست محقق، رابرت دریفوس. او در کتابش به نام "بازی شیطان"؛ به موضوع رشد گروه حماس و این که چگونه ایالات متحده به رشد بنیادگرائی اسلامی کمک کرد، میپردازد. رابرت دریفوس با مجله "مادر جونز"، "ملت" و "امریکن پروسپکت" همکاری میکند.

ایمی گودمن: ... حماس چگونه بنیان گذاشته شد؟

رابرت دریفوس: برای پاسخ به پرسش فوق، باید کمی به عقب برگردیم. در واقع به ۶۰ تا ۷۰ سال گذشته. سازمان حماس واقعاً و رسماً از دل اخوان المسلمین بدر آمد. اخوان المسلمین سازمانی بود که در مصر پایه گذاری شد و طی دهه های ۳۰ و ۴۰، شاخه هائی نیز در اردن، فلسطین، سوریه و مناطق دیگر ایجاد کرد.

شاخه فلسطین اخوان المسلمین توسط مردی به نام سعید رمضان، یعنی پدر طارق رمضان پایه گذاری شد. سعید رمضان یکی از بنیان گذاران اخوان المسلمین بود و در ضمن داماد حسن البنا بود. فرد مذکور خود بنیان گذار شاخه های سازمان فوق در اردن و اورشلیم در سال ۱۹۴۵ بود. این سازمان محافظه کار اسلامی طی دهه چهل رشد سریعی کرده و از سوی خاندان سلطنتی هاشمی در اردن و پادشاه مصر حمایت های زیادی دریافت داشته است. این جنبش به تناسب رشدش در دهه های ۴۰ و ۵۰، شروع به فعالیت علیه امواج ناسیونالیسم عرب کرد. داستان واقعی حماس و اخوان المسلمین در طی پنجاه سال گذشته، داستان نبرد میان ملی گرایان عرب و چپ عرب از یک طرف و از طرف دیگر آنچه که من راست اسلامی نامش میدهم بوده است. در این روند، جنبش حماس ضمن شکل گیری و رشد در بطن اخوان المسلمین، از سالهای ۱۹۶۰ بر علیه ناسیونالیسم عرب از جمله مصر جنگیده است.

در طول دهه ۵۰ که مصادف با بنیانگذاری الفتح و شروع فعالیت این جریان علیه اسرائیل و رشد مبارزات تا سطح جنگ چریکی در دهه ۶۰ بود، حماس و یا اخوان المسلمین شدیداً با الفتح مخالفت میورزیدند. اما سازمان الفتح نیز از درون جنبش دانشجویی فلسطین و جریانات اسلامی رشد کرده و نیرو میگرفت. بنیانگذاران الفتح مانند خلیف الوزیر، صلاح خلف، یاسر عرفات و

برادران حسن، خود ناسیونالیستهای بودند که در اواخر دهه ۵۰، از اخوان المسلمین جدا شده و الفتح را پایه گذاری کردند.

در سال ۱۹۶۵ هنگامیکه ناصر از جنبش ملی فلسطین و الفتح علیه اسرائیل دفاع میکرد، برای بار دوم اخوان المسلمین تلاش کرد تا ناصر را به قتل برساند. بر همین اساس مقامات مصری در همان سال مردی به نام احمد یاسین که از بنیانگذاران حماس نیز بود را دستگیر و زندانی کردند. اما مقامات مصری دو سال بعد در پی شکست ارتش مصر از اسرائیل و تصرف نوار غزه و کرانه باختری و سینا توسط ارتش اسرائیل، احمد یاسین و شماری دیگر از رهبران اخوان را از زندان آزاد کردند.

آغاز سال ۱۹۶۷ مصادف با اجازه دادن و تشویق نیروهای اسلامی توسط اسرائیل برای فعالیت در بین پناهندگان فلسطینی مستقر در نوار غزه و کرانه باختری بود. اسناد و ارقام بیشمار در این رابطه وجود دارند. برای مثال طی سالهای ۶۷ و ۶۸ در نوار غزه هنگامیکه حماس فعال شد، شمار مساجد سه برابر گردید و از ۲۰۰ به ۶۰۰ رسید. و بسیاری از این مساجد با پولهایی ساخته شدند که از ثروتمندان محافظه کار اسلامی در عربستان سعودی و جاهای دیگر از خارج به نوار غزه وارد میشد. البته هیچکدام از این اقدامات و فعالیتها بدون "گرفتن" تائیدیه از طرف اسرائیل امکان پذیر نبود یا نمیتوانست صورت بگیرد. در خلال این سالها و طی ۲۵ سالی که گذشته بود، حماس یکی از مخالفین سرسخت ناسیونالیسم فلسطینی بود و مرتباً درگیریهایی با سازمان آزادیبخش فلسطین و البته الفتح داشت. همانگونه که اخوان المسلمین در طی دهه های ۵۰ و ۶۰ بر علیه ناصریها و احزاب بعث، علیه کمونیستها و بقیه چپ عرب میجنگید، اخوان المسلمین و حماس نیز در طی دهه های ۷۰ و ۸۰ بر علیه جنبش ملی فلسطین جنگیده و میدانیم که حماس از شرکت در سازمان آزادیبخش فلسطین (پی.ا.ا. او) سر باز میزد. در دهه ۱۹۷۰، زمانی که ارتش اردن تحت فرمان پادشاه این کشور به فلسطینی ها حمله کرد، و با کشتار هزاران نفر، فاجعه کشتار معروف سپتامبر سیاه را بوجود آورد، حماس از مدافعان سرسخت پادشاه بود و از اعمالش که منجر به کشتار هزاران فلسطینی شده بود دفاع میکرد. با این وصف شواهد زیادی نیز موجودند که نشانگر حمایت و تشویق سازمانهای اطلاعاتی اسرائیل خصوصاً "شین بت" و مقامات نظامی این کشور از رشد اخوان المسلمین و حماس، میباشد.

این در حالی است که تاریخ، برخوردهای مسلحانه زیادی را در دانشگاههای فلسطین، مکانی که حماس با قمه و زنجیر به سازمان آزادیبخش فلسطین و دیگر سازمانهای چپ فلسطینی حمله کرده است، ثبت نموده است. این حملات هنگامی

صورت گرفت که هنوز سلاح گرم در مناطق اشغالی جای ویژه ای نیافته بود.

در طول این مدت یک واقعه مهم و توضیح داده نشده نیز وجود دارد. شیخ احمد یاسین در سال ۱۹۸۳ بوسیله ارتش اسرائیل دستگیر شد. در جریان جستجوی خانه اش سلاح های زیادی کشف شد. این میبایست برای وی واقعه مهیبی باشد! ولی یاسین در آن زمان گفت که آن سلاحها در آنجا برای جنگ علیه دیگر گروه های فلسطینی انبار شده بودند، و نه بر علیه اسرائیل!

مجموعه وقایع فوق به همراه وقایعی دیگر مسبب زمینه های رشد حماس شدند. شماری از دیپلماتها که من با آنها مصاحبه کردم مدعی هستند که دلایل زیادی وجود دارد که این فکر که اسرائیل به رشد حماس کمک کرد را، تقویت میکند.

این در حالی است که یاسر عرفات نیز چند سال پیش، طی مصاحبه ای صراحتاً اعلام نمود که حماس یک جریان "دست ساز" اسرائیل است. وی گفت که این موضوع را با اسحاق رابین در خلال پروسه صلح اسلو در میان گذاشت و رابین به عرفات گفت این "یک اشتباه مرگبار" از طرف اسرائیلیا بود که به رشد حماس کمک رسانند.

**خوان گونزالس:** رابرت دریفوس، میخواستم بپرسم که نقش ایالات متحده در همه این مراحل چه بود، روشن است که طی سالهای ۶۰ و ۷۰، ایالات متحده نه تنها از جانب پی.ا.ا. و دیگر سازمانهای چپ فلسطینی چون "پی.ا.ا. پی" و "پی.ا.ا. اف. آی. پی"، بلکه از سوی گروههایی که خیلی از الفتح رادیکالتر بودند، نگرانهای زیادی احساس میکرد. نقش ایالات متحده، هنگامی که اسرائیل زمینه رشد و گسترش حماس را در مناطق اشغالی تأمین میکرد چه بود؟

**رابرت دریفوس:** خوب، روشن است که ایالات متحده پشتیبان بزرگ اسرائیل بوده و همواره این کشور را متحد خود میدانسته است. به همین اعتبار هر چیزی که شباهتی به ناسیونالیسم فلسطینی میداشت از جانب آمریکا به عنوان خطر برای اسرائیل تلقی میشد. همانطوریکه میدانید آمریکا و اسرائیل در آن سالهای اولیه حتی حاضر نبودند نمایندگی مردم فلسطین از سوی یک جریان ناسیونالیست فلسطینی را بپذیرند. یکی دیگر از متحدین بزرگ ایالات متحده در خاورمیانه عربستان سعودی بود. عربستان موتور اصلی و منبع اصلی حمایت از اخوان المسلمین در سرتاسر خاورمیانه بوده است. بنابراین فکر میکنم از اینکه ایالات متحده در آن سالهای اولیه از رشد و گسترش جنبشهای اسلامی خوشحال و راضی بوده است، هیچ تردیدی نمیتوان داشت. اتفاقاً در این رابطه مثال روشنی وجود دارد که من در کتابم بطور مشروح درباره آن نوشته ام.



## آنچه که سرمایه‌دار با کارگر می‌کند پنجه باز با کبوتر می‌کند

(فرخی بزدی)

سامی باوی

در گزارش جدیدی که مجله فوربس (Forbes) از میلیاردرهای جهان چاپ کرده است آمده است که در سال گذشته ۱۱۴ نفر به تعداد میلیاردرهای دنیا اضافه شده و تعداد آنها به ۷۹۳ نفر رسیده است. در این میان، مجموع ثروت ۵۸۷ نفر از ثروتمندترین سرمایه داران جهان مبلغی بیش از ۲۰۰۰ میلیارد دلار قید شده است. "بیل گیت" سهامدار عمده شرکت مایکرو سافت، با ثروتی معادل پنجاه میلیارد دلار در رأس میلیاردرهای جهان قرار گرفته است و "وارن بافت"، سرمایه‌گذار دیگر آمریکایی، با ۴۲ میلیارد دلار در مقام دوم قرار دارد. بر اساس این گزارش سال گذشته سی و یک نفر به تعداد میلیاردرهای آمریکا افزوده شد و تعداد میلیاردرهای آمریکایی را به سیصد و هفتاد و یک نفر رساند. در این فاصله، تعداد میلیاردرها در روسیه از بیست و هفت نفر به سی و سه نفر، در چین از دو نفر به هشت نفر و در هند به ده نفر رسیدند. در مطالعه این لیست آنچه که قبل از هر چیز توجه خواننده را به خود جلب می‌کند جمله ایست که در بالای این لیست نوشته شده است: "این موفقیت حاصل سخت کوشی آنهاست".

ریاکاری نهفته در این ادعا را خود زندگی فریاد می‌زند اما نگاهی به حجم ثروت و چگونگی انباشت آن از سوی برخی از این به اصطلاح "سخت کوشان" جهان خود مشت محکمی است بر دهان چنین باوه گویانی:

۱- کارلوس سلیم هلو، با ۱۴ میلیارد دلار ثروتمندترین مرد آمریکای جنوبی است. این فرد تنها در سال ۲۰۰۴ مبلغ ۵ میلیارد دلار به ثروت اش افزوده است. او صاحب دو شرکت تلفن بوده و مخابرات مکزیکی را در انحصار خود دارد.

۲- لی کاشینگ، با ۱۲ میلیارد دلار،

ثروتمندترین مرد آسیا است. او در ۴۰ کشور جهان سرمایه‌گذاری کرده و تنها در اروپا ۱۹۰۰ فروشگاه دارد.

۳- لیلیان بنتکورت، با نزدیک به ۱۹ میلیارد دلار، از ثروتمندان معروف فرانسه میباشد که صاحب دو شرکت بزرگ اورنال و نستله است. این "سخت کوش" فرانسوی تنها به دلیل گران شدن ارزش یورو، ۴ میلیارد دلار به ثروت خود افزوده است.

۴- آمانسیو اورتگا، با بیش از ۹ میلیارد دلار ثروتمندترین مرد اسپانیا است. او مؤسس شرکت پارچه بافی اسپانیا میباشد و فقط در سال ۲۰۰۳، ۳۶۰ فروشگاه جدید باز کرده است. جدا از این، وی در رشته‌های مختلف دیگری چون بانک داری، جهانگردی، گاز و برق سرمایه‌گذاری کرده است.

۵- سیلیو برلوسکنی، رئیس دولت ایتالیا با ۱۰ میلیارد دلار ثروتمندترین مرد ایتالیا است. او صاحب نیمی از رسانه‌های گروهی ایتالیا میباشد و در بانک، بیمه و انتشارات سرمایه‌گذاری کرده است. رسوایی‌های مالی او زبان زد عام و خاص است و اکثر مردم ایتالیا و حتی جهان در باره آلودگی‌های مالی او شنیده‌اند. وی به عنوان یک تبهکار چهره شناخته شده ای برای خلق‌های جهان میباشد. اما بعنوان رئیس دولت همواره از تعقیب قانونی مصون مانده است.

۶- جرالد کاوندیش گراسونور، با ۹ میلیارد دلار ثروت، ششمین دوک وست مینستر، هنوز ثروتمندترین مرد بریتانیاست. او بزرگترین زمیندار و صاحب بیش از ۶۰۰ هزار متر مربع زمین است، سرمایه او از هنگ‌کنگ تا واشنگتن در کار است.

۷- ناصر آل خرافی، با نزدیک به ۹ میلیارد دلار سرمایه، از ثروتمندان مشهور کویت می‌باشد. او از سهامداران مهم بانک ملی کویت میباشد که بدلیل همکاری با شرکت هالپیرتون در عراق، سازمان دادن بانکی در عراق به عهده او گذاشته شده است.

۸- استفان پرسون با ۱۲ میلیارد دلار ثروت در سوئد، صاحب فروشگاه‌های زنجیره ای لباس هنس و موریتز است. وی ۸۰۱ فروشگاه در ۱۴ کشور دنیا دارد، لباسهایی که در فروشگاه‌های این "سخت کوش" سوئدی عرضه میشوند اکثرا در

کشورهای جهان سوم نظیر هند، ویتنام و چین و به دست کودکانی که در سخت‌ترین شرایط کار و زندگی میکنند دوخته میشوند.

حال برای اینکه بهتر به ماهیت ثروت اندوزی این "سخت کوشان" پی ببریم بد نیست که ثروت و زندگی آنها را با شرایط زندگی بقیه مردم گیتی مقایسه کنیم:

۱- در جهان امروز ۱ میلیارد و ۳۰۰ میلیون انسان درآمد روزانه شان کمتر از یک دلار است، ۱ میلیارد و ۳۰۰ انسان دسترسی به آب تصفیه شده ندارند، ۳ میلیارد نفر دسترسی به حداقل بهداشت ندارند و ۲ میلیارد نفر از امکانات رفاهی محروم هستند. نیمی از مردم دنیا، یعنی نزدیک به سه میلیارد نفر با روزی دو دلار زندگی میکنند.

۲- نزدیک به ۱ میلیارد نفر سواد خواندن و نوشتن ندارند که دلیل آن نبود امکانات و فقر اقتصادی ست.

۳- بنا به گزارش یونیسف (صندوق حمایت از کودکان سازمان ملل) روزانه ۳۰ هزار کودک به علت فقر می‌میرند، یعنی در سال نزدیک به ۱۱ میلیون کودک. و این در شرایطی است که با کمتر از یک درصد از سرمایه ای که هر ساله خرج تسلیحات میشود میتوان برای کودکان دنیا مدرسه ساخت.

و این در حالی است که:

۱- چند صد میلیون ثروتی بیش از ۲ میلیارد و ۵۰۰ میلیون انسان دارند.

۲- در ثروتمندترین کشورها شکاف بین ثروتمند و فقیر از هر زمان دیگر بیشتر است.

۳- در سال ۱۹۶۰، ۲۰ درصد از جمعیت کشورهای ثروتمند درآمدی ۳۰ برابر مردم کشورهای فقیر داشتند، در سال ۱۹۹۷ این رقم به ۷۴ برابر رسید.

۴- بیست درصد از جمعیت کشورهای صنعتی، ۸۶ درصد از محصولات دنیا را مصرف میکنند.

۵- مردم پنج کشور ثروتمند رده اول جهان، از ۸۲ درصد توسعه صادرات برخوردار هستند و مردم پنج کشور فقیر رده اول جهان، از کمی بیش از ۱ درصد.

۶- تولید ناخالص ملی ۴۸ کشور فقیر از مجموع سه کشور ثروتمند جهان کمتر است.

۷- این فقیرها هستند که قربانی وام

گرفتن‌های سردمداران میشوند. با مطالعه زندگی و عمل این "سخت کوشان" که با تکیه بر مالکیت "مقدس" خصوصی به ثروت‌های افسانه‌ای دست یافته‌اند براحتی می‌توان دید که چگونه آنها با حاصل کار و زحمت رنجبران در کاهایی بسر می‌برند که حتی نیروی تخیل گرسنگان نیز نمیتواند آنرا مجسم کند، در رفاهی بسر می‌برند که از خون و استخوان صدها میلیون کارگر زحمتکش حاصل شده است. از وسایلی برخوردارند که قادرند هزاران میلیون انسان را با ظلم و ستم به زنجیر بکشند. مالکیتی که در همه جا، "قانون" حافظ آن میباشد. قوانینی که توسط کارگزاران سرمایه داران که "دولتمردان" خوانده میشوند تصویب شده و سبملهای "عدالت" آنها زندانهای گوانتانامو و ابوغریب و "دموکراسی" آنها بمباران ویتنام و فلوجه است. و خود هرگز در برابر جنایاتی که مرتکب میشوند به دادگاه کشیده نمیشوند و هرگز مجازات نمیشوند زیرا آنها خود "عدالت" هستند. این "سخت کوشان" که ربانندگان ارزش اضافه و حقوق کارگران هستند آنچنان بیشرمند که خود را "سخت کوش" و میلیونها کارگر زحمتکش را "تنبل" مینامند. در دنیای آنها صدها میلیون انسان را میشود دید که در فقر و فلاکت، بدون سرپناه و گرسنه بسر می‌برند. به واقع سخت کوشی آنها در غارت دسترنج کارگران و زحمتکشان، میلیونها کارگر را به فقر کشانده و هزاران انسان را به زردی و فحشا وامیدارد. هرکجا منافعشان حکم کرد هزاران انسان را به جنگ در راه منافع بر میز "سازش" با هم نشسته و خون میلیونها کارگر را به هیچ میگیرند. چنین است جهان دو جهانی سرمایه داران، که با هزاران روزنامه نگار و نویسنده خریده شده به تحمیق انسانهای ناآگاه ادامه داده تا آنرا "طبیعی" جلوه دهند و برای صدق گفته هایشان از مسجد و کنیسه و کلیسا سود میجویند، به "تنبلها" جهانی دیگر وعده داده میشود تا در سکوت آنها از استخوانهایشان کاکهای دیگری ساخته شود. و اگر اعتراضی شود همچون پنجه باز آنها را از هم میدرنند. ولی تا فریادی هست، این چنین نخواهد ماند. ■

# ستون آزاد

## ونزوئلا و چشم‌اندازهای انقلاب بولیواری

پالین

اینروزها رویدادهای جنجالی‌ای در ونزوئلا جریان دارد. امواج رنج و محنت دردناک و فقر عمیقی که قریب به ۸۰ درصد جمعیت ۲۵ میلیونی ونزوئلا در دهه ۸۰ و ۹۰ (دورانی که به "دهه‌های از دست رفته" موسوم می‌باشند) با آن روبرو بود، بالاخره در نتیجه برنامه‌های خدمات اجتماعی متعددی که دولت "هوگو شاوز" اتخاذ نموده است تا حدی آرام گرفت. برای مثال می‌توان از احداث ۳۲۰ هزار واحد مسکونی ارزان قیمت طی یک سال و یا از برنامه‌های توزیع گسترده‌ی مواد غذایی (۱۲ میلیون نفر در این کشور مواد غذایی با نرخ سوبسید و ۱ میلیون نفر مواد غذایی مجانی دریافت کردند) نام برد، می‌توان از ۴۳ میلیون ویزیت پزشکی که جان ۱۷ هزار نفر را نجات داد، می‌توان از بکارگیری متد سوادآموزی کوبا که در نتیجه‌ی آن بیش از ۱ میلیون و ۳۰۰ هزار نفر موفق به خواندن و نوشتن گردیده و یا برنامه‌های آموزشی دولتی که به ۳ میلیون نفر امکان داد تا به تحصیلات متوسطه و دانشگاهی ادامه دهند یاد کرد، می‌توان از برقراری خط تلفنی ویژه‌ی خشونت‌های خانگی و یا احداث سرپناه‌های ویژه زنان اسم برد، حتی بخشی از کاخ ریاست‌جمهوری در ونزوئلا امروزه به دبیرستانی برای آموزش بچه‌های خیابانی تبدیل گشته است. در همین ایام، دولت کوبا ۲۰ هزار پزشک، ۳ هزار دندان‌پزشک، ۱۵۰۰ چشم‌پزشک (چشم‌پزشکان کوبایی عمل جراحی آب مروارید را بر روی بسیاری از اهالی محروم و فقرزده ونزوئلایی انجام داده و نعمت بینایی را به آنان بازگردانده‌اند)، و ۷ هزار مربی ورزشی به ونزوئلا اعزام نموده و در نظر دارد تا ۱۸۰۰ لابراتوار و کلینیک پزشکی در محلات فقیرنشین این کشور تأسیس نموده و واکسن‌های پزشکی ساخت کوبا را توزیع نماید. کوبا نیز در عوض، روزانه ۹۰ هزار بشکه نفت از ونزوئلا با نرخ تخفیفی دریافت کرده و تمامی متخصصین کوبایی هم مطابق نرخ تعیین‌شده از سوی "سازمان بهداشت جهانی"، از دولت ونزوئلا دستمزد می‌گیرند. در نتیجه‌ی همین امکانات، هم‌اکنون ۱۷ میلیون (۷۰ درصد کل جمعیت) ونزوئلا از خدمات درمانی و دارویی مجانی برخوردار می‌باشند.

همه‌ی اینها دست‌آوردهای عملی قانون اساسی جدید ونزوئلاست که در سال ۱۹۹۹ به تصویب رسید و به قانون اساسی بولیواری (سیمون بولیوار یکی از مشهورترین چهره‌های ملی آمریکای لاتین که حدود ۲ قرن پیش بخش‌های وسیعی از این قاره را از سیطره‌ی اسپانیا آزاد ساخت) موسوم گردیده است. طی همین سال‌ها، همچنین نام کشور ونزوئلا به جمهوری بولیواری ونزوئلا تغییر پیدا کرد. روند این تحولات که از آن تحت عنوان "انقلاب بولیواری" نام برده می‌شود به بخشی از مردم ونزوئلا امید بخشیده و به آنها دلگرمی داده است تا برای آینده‌ی بهتر گام بردارند. قانون اساسی مزبور، کار خانگی زنان را از نقطه‌نظر اقتصادی فعالیتی مولد تلقی کرده و بر همین اساس طبق ماده ۸۸ قانون اساسی این کشور، زنان خانه‌دار را مشمول مزایای بیمه‌ی اجتماعی می‌داند. این مطلب بخصوص از این جنبه دارای اهمیت است که ۷۰ درصد ونزوئلایی‌هایی که در فقر بسر می‌برند را زنان تشکیل می‌دهند. همچنین اینکه، ۵۰ درصد نیروی کار در بخش غیررسمی اقتصاد که شامل مشاغل کم‌درآمد بوده و هیچ‌گونه مزایایی دریافت نمی‌کنند و در شرایط نامساعد کاری مشغول به کار هستند را زنان تشکیل می‌دهند. طبق قانون اساسی مزبور، زنان همچنین از حقوق کامل شهروندی برخوردار گردیده و از تاریخ فوریه ۲۰۰۵ دولت ونزوئلا در تمامی سطوح انتخاباتی برای کاندیداهای زن، سهمیه‌ی ۵۰ درصدی مقرر ساخت. ماده ۲۹۹ قانون اساسی ونزوئلا، "رشد و تعالی همه‌جانبه انسانی" و ماده ۲۹ این قانون اساسی نیز "حق ارتقا، شخصیت مرد و زن" را تضمین می‌نماید. ماده ۱۰۲ همین قانون اساسی، "رشد قابلیت‌های خلاق هر فرد و حق بکار انداختن کامل شخصیت زن و مرد در یک جامعه دموکراتیک" را تضمین می‌نماید. در همان حال، ماده ۶۲ مطرح می‌سازد که مشارکت مردم در امور جامعه "شیوه‌ی ضروری تحقق مداخله‌گری احاد جامعه در جهت تضمین رشد و تعالی کامل آنان" است. و بالاخره اینکه، ماده ۷۰ قانون اساسی مدافع و مبشر "خودگردانی، مشارکت و مدیریت عمومی" جامعه، می‌باشد.

با همه‌ی این اوصاف باید در نظر داشت که هرگونه جنبش و تغییری در راستای سعادت و تعالی اجتماعی توده‌های کارگر و زحمتکش در تناقض مستقیم با سیادت و ادامه سلطه‌ی طبقاتی یک طبقه اقلیت و استثمارگر قرار دارد. نظام سرمایه‌داری مبتنی بر یک چنین سلطه‌ی استثمارگرانه‌ی است. بنابراین، هرگونه تغییر عمیق و واقعی در شرایط کار و زیست اقشار و طبقات تحت استثمار، جبرا منوط به گسستن و نابودی مناسبات ظالمانه و استثمارگرانه‌ی سرمایه‌داری است. در ارتباط با سیاست‌های دولت کنونی ونزوئلا باید گفت که این سیاست‌ها با نیروهای بازدارنده و ارتجاعی داخلی و خارجی روبرو می‌باشند. در یک سو، امپریالیسم آمریکا قرار دارد که آمریکای لاتین را حیاط خلوت خود محسوب می‌کند. و در این میان ونزوئلا یعنی پنجمین تولیدکننده‌ی بزرگ نفت در دنیا و چهارمین صادرکننده بزرگ نفت به ایالات متحده است طبیعتا از اهمیت ویژه‌ی برخوردار می‌باشد. در یک چنین شرایطی، بدون شک مالیات‌ها و حق امتیازهای وضع شده از سوی دولت ونزوئلا در رابطه فعالیت شرکت‌های نفتی خارجی در این کشور، به مذاق جناح‌هایی از امپریالیسم آمریکا خوش نیامده و این گرگ درنده‌خو

را به خشم واداشته است. برای نمونه، مالیات شرکت نفتی اکسان\_موبیل در ارتباط با حوزه‌های نفتی جدیدالکتشاف در این کشور، دو برابر شد. در همان حال، صادرات هزاران بشکه نفت به کوبا از سوی دولت ونزوئلا موجبات نارضایتی شدید دولت آمریکا فراهم آورده است. طبق اظهارات "رافائل رامیرز"، وزیر انرژی و معادن ونزوئلا، طی دوران حاکمیت دولت‌های قبلی در این کشور، دولت ونزوئلا کلیه‌ی سیستم محاسبات نفتی این کشور را در اختیار یک کمپانی مشخص قرار می‌داد و بطوریکه معلوم گردیده کمپانی مزبور وابسته به یک کمپانی عظیم آمریکایی بوده که مسئولین اجرایی رده بالای آن مدیران و مقامات سابق سازمان سیا و یا ژنرال‌ها و دریاداران اسبق ارتش آمریکا می‌باشند. ناگفته پیداست که اطلاعات مربوط به ذخائر و منابع نفتی یک کشور نفت‌خیز، میزان و ظرفیت تولیدی آن از ارزش و اهمیت ژئوپولیتیکی فوق‌العاده‌ی برخوردار می‌باشد و امپریالیست‌های آمریکایی به این ترتیب به آسانی به چنین اطلاعاتی دسترسی داشتند. علاوه بر آن اینکه، شرکای بزرگ و اصلی شرکت نفت ونزوئلا PDVSA ( Petroleo de Venezuela) در پروژه‌ی مزایده پیمانکاری، کمپانی‌هایی را در بر می‌گرفت که متعلق به خود مدیرعاملان شرکت نفت ونزوئلا بودند. در چارچوب این مناسبات، از مجاری فوق‌العاده پیچیده و سیستماتیک اعتبارات مالی، بیش از ۱۰ میلیارد دلار از ثروت‌های ونزوئلا در حال خروج از کشور و انتقال به منابع امپریالیستی بود که با روی کار آمدن دولت جدید، این روند متوقف گردید و به نوبه‌ی خود سبب خشم هرچه بیشتر دولت آمریکا شد.

مضاف بر این، طبق اظهارات وزیر انرژی ونزوئلا، این کشور علاوه بر ۷۷ میلیارد بشکه ذخائر نفتی همچنین دارای ۱۲۰۰ میلیارد بشکه نفت خام سنگین می‌باشد که با توجه به تکنولوژی کنونی ونزوئلا را قادر می‌سازد تا ۲۷۵ حدود میلیارد بشکه نفت استخراج نموده و لذا از حیث ذخائر نفتی در رده‌ی یکی از بزرگ‌ترین نقاط نفت‌خیز جهان قرار گیرد. واقعیات و تغییر و تحولات فوق برای سیاست‌های شناخته شده‌ای در آمریکا کافی بود تا اپوزیسیون دست‌سازی را برای برپایی اعتصاب دسامبر ۲۰۰۲ در ونزوئلا به منظور تجدید انتخابات در این کشور، به وجود آورد. هنگامی که صاحبان رسانه‌های عمومی، مدیران شرکت‌های نفتی و رهبران بزرگ‌ترین فدراسیون کارگری در ونزوئلا در جریان این اعتصاب تهدید کردند که صنایع اصلی و عمده‌ی این کشور را تعطیل خواهند نمود، کارگران ونزوئلا در پاسخ شعار دادند که: "کارخانه‌ها را تعطیل می‌کنید؟ ما کارخانه‌ها را مصادره خواهیم کرد!"

در آوریل ۲۰۰۳ کودتای نظامی که در آن ایام برعلیه دولت شاوز صورت گرفته بود در برابر تظاهرات توده‌ی بیش از یک میلیون تن از مردم ونزوئلا و حمایت بخشی از ارتشیان از شاوز، سریعا از هم پاشید و فرو ریخت. نشریه "The London Observer" در رابطه با نقش آمریکا در براه اندازی این کودتا نوشت: "این کودتا در ریزترین جزئیات‌اش، اعم از زمان و احتمال پیروزی آن مورد بحث و بررسی قرار گرفته بود." شاوز نخست‌وزیر اسبق اسپانیا، خوزه ماریا ازنار، را به حمایت از این کودتا متهم ساخت، اتهامی که وزیر امور خارجه کنونی اسپانیا آن را تأیید نموده

است. همچنین، طبق گفته‌های "The London Observer" از هنگام افتتاح کودتای ماه آوریل ۲۰۰۲ آمریکا همچنان به حمایت از کودتاجیان ادامه می‌دهد.

از کودتای ناموفق فوق تا کنون، جریان صدور نفت به آمریکا بی‌وقفه ادامه داشته است. در واقع، ارقام نشان می‌دهند که در بخشی از سال ۲۰۰۴ و نوزولنا بزرگ‌ترین صادرکننده نفت به آمریکا بوده است. با این وصف، نوزولنا در ژانویه ۲۰۰۵ قراردادی را با چین به امضاء رساند که به شرکت ملی نفت چین امکان می‌دهد تا در زمینه توسعه و بهره برداری از ذخائر نفت و گاز نوزولنا سرمایه‌گذاری نماید. علاوه بر این، نوزولنا شروع به فروش سوخت و نفت خام به چین با قیمت ارزان (جهت جبران هزینه سنگین حمل و نقل نفت به این کشور) نموده است. این روزها دولت شاوز در رابطه با انتقال نفت از طریق کانال پاناما به نواحی اقیانوس آرام و در نتیجه به بازارهای آسیا با دولت پاناما در حال گفتگو است. از سوی دیگر، نوزولنا قراردادهای نفتی جدیدی را با فرانسه، یعنی یکی از رقبای اقتصادی آمریکا، به امضاء رسانده است. اگرچه "علی رودریگز"، وزیر امور خارجه نوزولنا عنوان کرده که نوزولنا صدور نفت به آمریکا را به سود چین کاهش نخواهد داد، اما شاوز بروشنی آشکار ساخت که او قصد دارد از صادرات نفت به آمریکا به عنوان یک سلاح تدافعی استفاده نماید. بنابراین جای تعجب نیست که "اداره تضمینات دولت آمریکا" US Government Accountability Office مدتی است که مطالعه و بررسی پیامدهای اقتصادی احتمالی ناشی از اختلال در روند واردات نفت از نوزولنا در صورت مداخله نظامی در این کشور و یا به هر دلیل دیگر، را آغاز نموده است.

آمریکا مخاصمات خود با دولت نوزولنا را پیشاپیش در عرصه تبلیغاتی در رسانه‌های عمومی، آغاز کرده است. چندی پیش "آندره ایزارا"، وزیر اطلاعات و ارتباطات نوزولنا رسانه‌های عمومی آمریکا را به دروغ پراکنی متهم ساخت و گفت که رسانه‌های عمومی مزبور با سرتیترهایی نظیر "شاوز خود را برای جنگ با آمریکا مسلح می‌سازد" (The Miami Herald) و یا "آقای شاوز از تأسیس شبکه‌ی خبری مشابهی نظیر الجزیره در نوزولنا سخن گفته است که همه‌ی آمریکای لاتین را تحت پوشش قرار دهد" (The Washington Times) اینطور القا می‌نمایند که شاوز حامی "تروریسم" است. "گاس پورتر"، رئیس سازمان سیا و نوزولنا را به عنوان "بالقوه بی‌ثبات‌ترین کشور" آمریکای لاتین طبقه‌بندی کرد. "فلیکس رودریگز"، یکی از مأموران سابق سیا، عنوان کرد که "طبق اطلاعاتی که من از وقایع جاری در نوزولنا دارم، احتمال دارد که در مقطعی آنها (یعنی دولت بوش) خود را موظف بدانند که بنا به مصالح امنیت ملی و بخاطر مشکلاتی که در کلمبیا با آن روبرو هستند به سلسله اقداماتی دست بزنند که به تغییر اوضاع در نوزولنا منجر گردد. این اقدامات می‌توانند اقداماتی اقتصادی و یا در یک مقطع اقداماتی نظامی باشند.

در آگوست سال ۲۰۰۵ "پت رابینسون"، مسیحی بنیادگرای میلیاردر آمریکایی، در برنامه تلویزیونی پربیننده‌ی خود به نام "کلوپ ۷۰۰" در واکنش نسبت به هشدارهای شاوز به جهانیان در رابطه با مقاصد دولت آمریکا از ترور او، دولت آمریکا را به انجام این امر ترغیب نمود و در توضیح چرایی این مطلب عنوان کرد که "زیرا ... این کار مادام که واردات نفت به آمریکا ادامه یابد کم‌خرج‌تر از جنگ است". در همین رابطه، گروه‌هایی را می‌توان مشاهده کرد که بطور شبانه‌روزی آماده و منتظر چنین اقدامی از سوی دولت آمریکا هستند تا سریعاً برعلیه دولت شاوز وارد عمل شوند. این گروه‌ها به "دور گود نشینان دواتشه" معروف هستند و هر کسی در شهر کاراکاس می‌داند که اگر چنین رویدادی رخ دهد کجا می‌شود آنها را پیدا کند.

بنا به آنچه که گفته شد، نوزولنا خود را آماده برخورد با حملات اشغالگرانه احتمالی می‌کند. تا این زمان، روسیه ۴۰ هلی‌کوپتر و ۱۰۰ هزار کلاشینکف و نیز برخی امکانات تکنولوژیکی لازم جهت ساخت برخی سلاح‌های مشخص را به دولت نوزولنا فروخته است. اسپانیا هم ۴۰ تانک جنگی AMX30، ۱۰ هواپیمای ترابری و ۶ جنگنده‌ی دریایی به این کشور فروخته است. برزیل نیز ۲۶ هواپیمای جنگنده و برخی اطلاعات تکنولوژیکی به نوزولنا فروخته است. نوزولنا و برزیل همچنین معاهدات مشترکی با یکدیگر در خصوص توسعه‌ی صنایع نفت، گاز، معادن و حمل و نقل بسته‌اند، بعلاوه آنکه، نوزولنا از کاندیداتوری برزیل در شورای امنیت سازمان ملل پشتیبانی نموده است. نکته‌ی جالب توجه آن است که هم‌قطار برزیلی شاوز، یعنی "ایناسیو لولا" رئیس‌جمهور برزیل، فردی که خود را "سوسیالیست" می‌خواند همان کسی است که به وعده‌های خود مبنی بر اصلاحات ارضی برای "جنبش کارگران زراعی بی‌زمین" (MST) عمل نکرد و به قول معروف، دبه درآورد. در واقع، خفقان و سرکوبی که طی یک سال نخست روی کار آمدن دولت "لولا" برعلیه جنبش مزبور اعمال گردیده از هر یک از سال‌های حاکمیت دولت ددمنش سابق، یعنی دولت "کاردوسو"، بیشتر بوده است. اما برگردیم به حرکت‌های تدافعی دولت نوزولنا:

البته باید خاطر نشان کرد که این تنها اشغال نظامی خارجی نیست که نوزولنا خود را برای مقابله با آن آماده می‌سازد بلکه امکان تسخیر نظامی قدرت از داخل نیز وجود دارد. همانطور که قبلاً عنوان شد، آمریکا هیچ‌گاه دست از حمایت از اپوزیسیون بورژوازی دولت نوزولنا برنداشته و مصمم است تا خود را از شر مخاطرات احتمالی در نوزولنا رها سازد. در همین رابطه، در تاریخ ماه مه ۲۰۰۴ شبکه‌ی تی‌وی از بیش از ۱۰۰ شبه نظامی خارجی وابسته به دولت‌های آمریکا و کلمبیا که خود را به یونیفرم‌های نظامی ارتش نوزولنا ملبس کرده بودند کشف و دستگیر شدند. در نوامبر همان سال، یکی از دادستان‌های عالی‌رتبه‌ی دولت نوزولنا که قرار بود ۴۰۰ تن از عناصری که در کودتای نظامی برعلیه دولت شاوز دست داشتند را به محاکمه بکشاند، قبل از انجام این امر، ترور شد. اخیراً هم، برخی از نیروهای پلیس نوزولنا که از سوی مأموران دولت کلمبیا استخدام شده‌اند نماینده امور

خارجه فارک در شهر کاراکاس را ربودند. سردبیر نشریه "Ultimas Noticias" مطرح ساخت که سالاهاست که طرح‌هایی در رابطه با اشغال نظامی نوزولنا در دستور کار قرار گرفته و برخی از این طرح‌ها حتی به مرحله‌ی آزمایش نیز درآمده‌اند. در این طرح‌ها برخی از افسران بازنشسته و حتی شاغل ارتش دست دارند. الیگارش‌ی نوزولنا و بطور مشخص خانواده‌هایی از این ثروتمندان که شوراهای شهری و استانداری‌های مناطق مختلف نوزولنا را در دست دارند نیز همگی، در چنین طرح‌هایی نقش دارند. این موضوع بسیار مهمی است که بعداً در ادامه این نوشته به آن خواهیم پرداخت. در آوریل ۲۰۰۵ دولت شاوز بالاخره مبادلات نظامی بین نوزولنا و آمریکا را فسخ نمود و به این ترتیب معاهده‌ی نظامی ۳۵ ساله‌ی این کشور با دولت آمریکا را از هم گسست. شاوز در این باره مطرح کرد که حضور نظامی آمریکا چیزی نبوده است جز "توطئه‌چینی ارگان‌های CIA برعلیه دولت نوزولنا" و نیز اینکه "تاریخ آمریکا پر است از تهاجم و تجاوز برعلیه آمریکای لاتین و ما می‌بایست به هر وسیله از کشور خود حفاظت کنیم". بر همین اساس نیز هم اکنون یکی از طرح‌های دولت نوزولنا آن است که به ۲ میلیون از سکنه‌ی غیرنظامی این کشور تعلیمات نظامی دهد. طبق گفته (گفته‌های ژنرال "جولیو ویلیوریا"، فرمانده نیروهای آماده به‌خدمت ارتش نوزولنا، نیروهای مسلح این کشور در نظر دارد تا ۵۰ هزار غیرنظامی را طی ۲۰ هفته‌ی نیمه‌ی دوم سال ۲۰۰۵ و بیش از ۳۰۰ هزار نفر را در سال ۲۰۰۶ آموزش نظامی دهند.

حال اجازه دهید به آن دسته از معضلات و مخاطراتی اشاره کنیم که هرچند کمتر به چشم می‌آیند اما دست‌آورد‌های تاکتونی دولت شاوز را خیلی بیشتر تهدید می‌کنند. از جمله این مخاطرات آنکه، هرچه بیشتر در رأس و ارکان بالایی دولت دقت کنیم تمایل کمتر و ضعیف‌تری نسبت به آنچه که "انقلاب بولیواری" نامیده می‌شود مشاهده می‌کنیم. یکی از مقامات عالی‌رتبه‌ی دولت نوزولنا به یکی از مارکسیست‌هایی که تابستان امسال از نوزولنا دیدار کرده بود گفت: "آنها [منظور نیروهای ضدبولیواریست] تحت پوشش کارگزار و مشاور امور دولتی به درون جنبش نفوذ پیدا کرده‌اند. چطور می‌توانیم از غیرقابل برگشت بودن انقلاب صحبت کنیم وقتی می‌بینیم که ۳ سال پس از کودتای سال ۲۰۰۲ هنوز کسانی که در این کودتا دست داشتند آزادانه در خیابان‌ها می‌گردند؟ ... یا وقتی قدرت اقتصادی الیگارش‌ی دست‌نخورده به قوت خود پابرجاست؟" در واقع، افراد مزبور در چارچوب نقشی که به عنوان مقامات اداری و دولتی به عهده دارند تا آنجا که می‌توانند مانع از بهبود شرایط زندگی توده‌ها می‌شوند. برای مثال، بیابیم و به وضعیت کارگران "کادافه"، شرکت دولتی برق نوزولنا، که از هنگام روی کار آمدن شاوز در سال ۱۹۹۸ تاکنون در جهت مدیریت مشارکتی این شرکت مبارزه می‌کنند (یعنی امری که قانون اساسی کنونی مدافع آن است) نگاه کنیم. در سال ۲۰۰۵، یعنی ۷ سال تمام پس از آن، کارگران این بخش نهایتاً تنها موفق به کسب دو کرسی از ۵ کرسی عضویت در کمیته هماهنگی این شرکت شدند و تازه آنکه آنها با این دو عضو (نه از حق تصمیم‌گیری) بلکه تنها از حق توصیه به رئیس این شرکت؛ یعنی به وزیر انرژی، برخوردار می‌باشند.

## بهاران خجسته باد!

سال نو بر تمامی  
کارگران و زحمتکشان و خلق‌های  
محروم و مبارز سراسر ایران  
مبارک باد!

## نوبهار مردم

بار دیگر  
بهاری دیگر  
خواهد آراست به سرتاسر دشت  
بر تن برفی خاک  
چمن سبز حیات  
آتشی را ماند او  
که نمیرد هرگز  
گل‌سرخ‌ست که می‌روید باز  
دست غارتگر سرمان نتواند آخر  
باز دارد سر پرشور بهاران را از رستن.

\*\*\*\*\*

بسر آید  
بسر آید نیز هم  
عمر سرمای سکون‌آور ظلم

خواهد آمد  
خواهد آمد نیز هم  
نوبهار مردم

باید اما که بیاید وحدت  
دست پرصورت کار  
باید اما که برآرد فریاد  
توده‌ی عاصی از ظلمت بیزار  
تخت و دیوان ستم خرد کند  
سر بیداد خدایان گنه‌کار زمین را  
به زمین کوبد سخت  
تیشه بر ریشه‌ی گنبدی‌ی سرمایه‌زند  
دست بیگانه بسازد کوتاه از هستی خلق

\*\*\*\*\*

قهر را با قهر می‌باید زدود  
راه را با آتش سرخ سلاح باید گشود  
در دل سخت زمستانی سرد  
شعر زیبای شکفتن  
اینچنین باید سرود  
رزم مردم، راه آزادی  
اینچنین هموار می‌باید نمود.

"انجل ناوا"، رئیس فدراسیون اتحادیه‌های "کادافه" اینطور توضیح می‌دهد: "وقتی که ما پافشاری جهت روشن شدن جزئیات دقیق مدیریت مشارکتی "کادافه" را آغاز کردیم تحدید کردیم که به اصطلاح نمایندگان مدیریت مشارکتی را نخواهیم پذیرفت." به عبارت دیگر، کارگران برای تحقق اصلی که در قانون اساسی تصریح گردیده است نیز می‌بایست بچنگند. و این در حالی است که اصل مدیریت مشارکتی جزئی کلیدی از استراتژی مبارزاتی نوظهور دولت ونزولا بشمار می‌رود. بنابراین، جای تعجب نیست که برخی معتقدند که در شرایط کنونی بسیاری از مقامات دولتی در استان‌ها و شهرهای این کشور سیاست‌بازانی هستند که صرفاً رنگ عوض کرده و احزاب قبلی را رها و به .... چسبیده‌اند. از سوی دیگر، اگرچه ملی‌سازی موسسات خصوصی را باید در نظر داشت اما باید دانست که اگر کارگران نه فقط در کارخانه‌ها بلکه در کل جامعه از قدرت بر خوردار نبودند، چنین شرایطی هرگز مسیر نمی‌گشت. بنابراین، در این شرایط جایی برای "همکاری" و "سازش" طبقاتی وجود ندارد.

یکی دیگر از ضعف‌ها و تناقضات دولت کنونی، مسأله‌ی فساد اداریست. گزارشات متعددی وجود دارند که از فساد اداری در میان برخی از مقامات دولتی و بویژه در ارتش حکایت می‌کنند. نمونه‌ی دیگر فقدان تکنولوژی و امکانات زیربنایی در عرصه‌ی بیمارستان‌های عمومی جهت معالجه و جراحی بیماران می‌باشد. بسیاری از این بیمارستان‌ها به حال خود رها گشته‌اند. بنا به گفته‌های یکی از رؤسای برنامه خدمات درمانی عمومی، "در دولت‌هایی که شهرداران با استانداران در اپوزیسیون قرار می‌گیرند ما با مقاومت و خرابکاری در برابر اصلاحات و بهبود شرایط بیمارستان‌ها روبرو می‌باشیم." این مطلب نشانه‌ی دیگری از این واقعیت است که علیرغم آنکه دولت شاوز با مسأله‌ی مالکیت خصوصی بسیار محتاطانه عمل کرده و تلاش نموده است تا نه به املاک و دارائی‌های عظیم قشر ممتاز ونزولا و نه به "آزادی بیان" رسانه‌ها و شبکه‌های خصوصی و قدرتمند الیگارش‌ی این کشور خدشه‌ای وارد گردد، با این وجود طبقه‌ی حاکم در این کشور در هر فرصت ممکن حتی لحظه‌ای نیز درنگ نخواهد کرد تا سیستم خدمات همگانی و دارائی‌های عمومی را یکجا از میان برداشته و آنچنان به خاک سیاه نشاند تا عاقبت به بخش خصوصی واگذار گردیده و به چنگ این قسمت از بورژوازی درآید. طبقه‌ی حاکم در هر فرصت ممکن حتی لحظه‌ای نیز درنگ نخواهد کرد تا آزادی بیان توده‌ها را بر سر آنان خراب سازد و همچون گذشته، با برقراری جو ترور و خفقان، سرکوب و شکنجه هر ندای حق‌طلبانه‌ی آنان را در گلو خفه سازد. بدون شک در جایی که دولت شاوز هیچ محدودیتی برای بورژوازی و حق و آزادی او قائل نیست، امری که از ماهیت این دولت ناشی می‌شود، بورژوازی ونزولا در مجموع همواره فرصت خواهد داشت تا از تمامی ابزارهای و امکانات عظیم خود سود جسته و از حامیان آمریکایی خود یاری گرفته تا در هر فرصت ممکن جهت برقراری شرایط مورد نظر خود سود جوید.

از سوی دیگر، نشانه‌های روبه‌رشدی از سازمان‌های توده‌ی دیده می‌شود که جریان امور را خود بدست می‌گیرند. کارگران خواستار ملی کردن کارخانه‌ها شده و دهقانان خواهان پایان بخشیدن به مالکیت ارضی هستند. با این وصف، سوالی که در اینجا باید پرسید آنست که توده‌های ونزولا چگونه می‌توانند از حقوق خود در برابر عناصر و جریان‌هایی که برعلیه آنها در سایه‌ها کمین کرده‌اند، حراست نمایند؟ پاسخ به این سوال در آگاهی طبقاتی توده‌ها نهفته است. چرا که در واقعیت امر، هرگونه اهمال و سازش از سوی کارگران نسبت به مقوله‌ی کسب قدرت سیاسی و تسلط بر بنیان‌های اقتصادی اجتماعی و فرهنگی مرتبط با آن، به معنای پشت کردن به استقرار سوسیالیسم است. آنچه که نظامات طبقاتی را حفظ می‌نماید در تحلیل نهایی قوه‌ی قهریه‌ی است که در قالب و به شکل قدرت سیاسی عمل می‌کند. و تنها از طریق کسب قدرت سیاسی است که طبقه‌ی کارگر می‌تواند خود و نهایتاً تمامی اقشار تحت ستم را از قید نظام استثمارگرانه و ظالمانه‌ی سرمایه‌داری رها سازد. اگرچه شاوز معتقد است که "نظام سرمایه‌داری یکراست به جهنم ختم می‌شود" و حتی خود را مخالف ایده‌ی "راه سوم، یا سرمایه‌داری با چهره‌ی انسانی که می‌کوشد نقاب بر صورت هیولا بکشد" می‌خواند، اما سیاست‌های دولت او تغییر بنیادین مناسبات طبقاتی را هدف قرار نمی‌دهند. شاوز و طرفداران انقلاب بولیواری نه صحبتی از منافع مشخص و تاریخی طبقه‌ی کارگر می‌کنند و نه اشاره‌ی به تضاد آشتی‌ناپذیر میان طبقه‌ی کارگر و بورژوازی. اما مگر می‌توان بدون سخن گفتن از تضاد آشتی‌ناپذیر طبقاتی میان این دو طبقه، بدون توضیح منافع طبقاتی طبقه‌ی کارگر و بدون روشن ساختن خط و مشی انقلابی این طبقه در جهت نابودی مناسبات سرمایه‌داری و برقراری روابط سوسیالیستی از منافع واقعی طبقه‌ی کارگر و از آگاهی طبقاتی او، صحبت کرد؟ خصیصه‌ی بارز جامعه‌ی طبقاتی بطور کل مبارزه طبقاتی، و ویژگی برجسته‌ی نظام سرمایه‌داری انباشت سرمایه است. اما برآستی وقتی اینگونه واقعیات و پروسه‌های مادی اجتماعی از معرض دید دور نگه داشته شده و به حاشیه رانده می‌شوند چگونه می‌توان "قانون حرکت" شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری را به توده‌ها نشان داد؟ چگونه می‌توان تناقضات ذاتی این نظام و ماهیت استثمارگرانه‌ی آن را شناخت و شناساند و در جهت محو و نابودی آن به مبارزه برخاست؟ تنها بدینگونه است که می‌توان از منافع واقعی طبقه‌ی کارگر و از راه‌هایی او از قید ظلم و استثمار وحشیانه‌ی نظام سرمایه‌داری سخن گفت و دفاع کرد و خدمتگزار حقیقی این طبقه و سوسیالیسم بود. مادام که این امر تحقق نیابد، موسساتی نظیر کواکولا و امثال آن، همانطور که همین امروز با کارگران ونزولا و خواست‌های برحق آنان مقابله می‌کنند، همواره راه‌های مختلفی پیدا خواهند کرد تا بطور قانونی یا غیرقانونی کارگرانی را که برای ایجاد تشکلهای کارگری و برای کسب حقوق خود مبارزه می‌کنند را مورد تهدید، ارباب و فشار قرار دهند.

## فصل دوم کتاب

## بذرهای ماندگار

## قسمت دهم

## پل تصادف،

## مرز بین عظمت و ذلت؟!

در رابطه با کتاب "داد بیداد"، برخورد به یک تفکر "اکثریتی" - که در سراسر این کتاب برای رواج آن کوشش شده است - نیز لازم است. این، همان تفکر غیرواقعی و مغرضانه‌ای است که می‌کوشد عظمت انقلابیون ما در دهه‌ی ۵۰ و دلیل علاقه‌ی مردم به آنها را صرفاً با "شهادت" آن عزیزان، توضیح دهد. بر چنین اساسی، در کتاب مذکور، ضمن لوٹ کردن مقولاتی نظیر "شهادت" و "اسطوره" و غیره، از زبان راویانی مطرح می‌شود که: "گاه مرز بین "شهید" و خائن به موئی بند است" و یا "فاصله بین اسطوره شدن و در گمنامی زنده ماندن به موئی بند است" و یا "فاصله بین مرگ و اسطوره شدن و زنده ماندن به موئی بند است، به تصادفی، چه بسا خارج از اراده و خواست ما" (تأکید از من است. به نظر می‌رسد که جملات کلیشه‌ای فوق‌الذکر که در آن کتاب به صورت ملال‌آوری تکرار شده، ناشی از دخالت در "سبک بیان"ها و به خاطر "ساخت" و "پرداخت"هایی باشد که خانم ویدا حاجبی در روایت‌ها انجام داده است). تفکر "اکثریتی" ضمن این تبلیغات، دست به غیب‌گویی نیز زده و پیش‌بینی‌هایی می‌کند. مثلاً می‌گوید که اگر "به تصادف" و "خارج از اراده و خواست" فردی، ساواک موفق می‌شد که سیانور او را به زور از دهانش خارج کند و یا اگر سیانور فاسد بود و آن شخص "شهید" نمی‌شد، ... به راستی چه پیش می‌آمد؟ به طور مشخص گفته می‌شود که "کسانی بودند که اگر هنگام دستگیری سیانور شان فاسد نشده بود، یا به زور از دهانشان در نمی‌آوردند، نه اطلاعاتی می‌دادند و نه نادم می‌شدند". در عبارات فوق، این ایده القاء می‌شود که گویا کسانی که زنده ماندند و نادم شدند، ممکن بود "به تصادف و خارج از اراده و خواست خود"، "شهید" شوند و آنگاه مطابق تفکر "اکثریتی"، حالا از آنها نه به عنوان نادم بلکه به مثابه "اسطوره" یاد می‌شد! "داد بیداد"، با

طرح چنین مسایلی، به خیال خود سعی در شکستن حرمت شهدا و پائین آوردن عظمت مبارزین مورد علاقه و احترام مردم در ذهن آنها را دارد. اما با رجوع به واقعیت، خلاف ادعاهای مطرح شده در کتاب مذکور ثابت خواهد شد. مثلاً به عنوان یک نمونه‌ی واقعی، در اینجا می‌توان مورد رفیق شیرین معاضد را ذکر نمود که مأموران رژیم پس از دستگیری وی موفق شدند که با انتقال او به بیمارستان و شستشوی معده‌اش، از کشته شدن او با سیانور، جلوگیری نمایند و در آن هنگام که نیازمند اطلاعاتش بودند، مانع از مرگ آن انقلابی گردیدند. اما در واقعیت امر، چه پیش آمد! شیرین نه فقط نادم نشد، نه فقط خیانت نکرد، بلکه با مقاومت قهرمانانه‌ی خود، مزدوران رژیم را به زانو درآورد و بالاخره مزدوران، او را در زیر شکنجه‌های خود شهید ساختند. آیا با رجوع به چنین واقعیتی، که تنها نمونه نیز نمی‌باشد، واقعا می‌توان گفت که مرز بین شهید شدن و خائن از آب درآمدن "به موئی بند است. به تصادفی و...؟! نه، این طور نیست. بین عظمت مقاومت رفیق شیرین و ذلت برخورد مثلاً فلان دختری که در دادگاه تاریخی فدائیان فراموش نشدنی، گلسرخ‌ی و دانشیان<sup>(۱۲)</sup> بر علیه انقلابیون برخاست و مدح و ثنای شاه را گفت، پل "تصادف" قرار ندارد. بین آن دو برخورد، فاصله از زمین تا به آسمان است. صدها نمونه‌ی دیگر از مبارزات تحسین‌برانگیز انقلابیون آن دوره را می‌توان ذکر نمود که آن "بند مو" بین مرز خیانت و خدمت به توده‌ها را نه به "تصادف" بلکه آگاهانه، با عدم سازش با دشمن توده‌ها و با مبارزات جانانه‌ی خود، حفظ نمودند.

سئوالات شکداری از این قبیل نیز در رابطه با بحث فوق، مطرح می‌شوند که مثلاً اگر فلان انقلابیون شهید نمی‌شدند (مثلاً رفقای چون قبادی، سالمی و نوزادی) آیا آنها امروز به مسایل جامعه و جنبش به همان صورتی نمی‌نگریستند که "اکثریتی"ها و دیگر نیروهای راست می‌نگرند! و این طور جلوه می‌دهند که گویا اگر آنها زنده می‌ماندند، به "ایثار و شهادت" در راه نبرد با دشمنان کارگران و زحمتکشان به همان گونه برخورد می‌نمودند که راست‌های کنونی برخورد می‌کنند! مسلماً، بحث ما نمی‌تواند حول غیب‌گویی و پیش‌گویی‌هایی که هیچ مدرک و دلیلی متضمن آنها نیست، متمرکز شود. در حالی که می‌توان نشان داد که در واقعیت امر، مبارزین صدیق و جان‌برکف آن دوره، نه بر حسب تصادف، بلکه با آگاهی و بنا به خواست خود، راهی را برگزیدند که کاملاً پاسخگوی ضرورت‌های مبارزاتی جامعه‌شان بود؛ و بر آن مبنا، اگر قرار به برخورد به گذشته جهت درس‌آموزی از

آن باشد، بحث باید روی کمبودها، نواقص و نارسائی‌های مبارزات گذشته، اشتباهات و کجروی‌هایی متمرکز شود که زمینه‌ای برای رواج اندیشه‌های "توده‌ای-اکثریتی" در سازمان شد.

به طور خلاصه، اگر قضاوت را نه بر تصورات و خیالات ذهنی بلکه بر خود واقعیت و آنچه واقع شده است قرار دهیم، خواهیم دید که در اینجا، ما از یک طرف با واقعیت یک حرکت انقلابی با معیارها و تعینات مشخص خود، و با انقلابیون و مبارزینی که آن حرکت انقلابی را در جامعه پیش بردند مواجهیم. و از طرف دیگر، شاهد انکار آن واقعیت انقلابی از جانب کسانی هستیم که دیروز با هر موضع طبقاتی و با هر تفکر و اندیشه‌ی سیاسی که در جنبش شرکت داشتند، امروز دیگر جایی در کمپ زحمتکشان و توده‌های رنج‌دهی ایران و نیروهای انقلابی و مبارز جامعه، ندارند. برای این که مسایل فوق هرچه عینی‌تر درک شود، حال به یک تجربه‌ی مشخص که در کتاب "داد بیداد" از زبان یکی از روایان بیان شده، استناد می‌کنم. رجوع به این نمونه اتفاقاً می‌تواند خواننده را با واقعیت‌های روشن و غیرقابل‌انکاری که برخلاف ادعاهای آن کتاب حکم می‌دهد، آشنا سازد.

در اینجا با فردی مواجهیم که به مدت کوتاهی در یک خانه‌ی تیمی متعلق به سازمان چریک‌های فدائی خلق بسر برده و سپس در درگیری مسلحانه‌ای که در همانجا بین رفقای آن خانه و نیروهای ساواک به وجود آمده، زنده مانده و دستگیر شده است. بی‌آئید این نمونه را با نمونه‌ای دیگر، با فردی که در جنبش کمونیستی ایران و در میان توده‌های وسیع مردم - بخصوص در همان دوره - به عنوان یک انقلابی صادق و شجاع شناخته شد؛ یعنی با یکی از کمونیست‌های راستین فدائی، رفیق مهرنوش / ابراهیمی، مقایسه کنیم.

فرد اول، به گفته خودش اگر چه پیش از پیوستن به "خانه تیمی" (منظور، سازمان چریک‌های فدائی خلق است) از نبود آزادی در جامعه و نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌ها رنج می‌برده و "کارهایی نظیر حرف‌زدن علیه رژیم شاه، حمایت لفظی از مبارزه مسلحانه، خواندن چند کتاب "ضاله" و رونویسی چند جزوه" انجام داده (که البته باید دانست که در شرایط سکون سیاسی آن دوره، همان طور که خود نیز مطرح ساخته، همه‌ی آن کارها برای ساواک مهم تلقی می‌شد و اگر قرار باشد که هر چیزی را نه به صورت مجرد بلکه با شرایط زمانی و مکانی خود مورد بررسی قرار دهیم، در حقیقت مهم هم بود) اما خود را آدم سیاسی نمی‌دانسته است. فرد مزبور می‌گوید که از طریق برادر دانشجوییش با دوستان او که همگی در



فعالیت‌های مبارزاتی مرتبط با چریک‌های فدائی خلق شرکت داشته و با سازمان در تماس بودند، آشنائی پیدا کرده است و پس از دستگیری برادرش مدتی با دوست او در تماس بوده و وی از او می‌خواست است که "مخفی" شود و بالاخره پس از "دیدارهای چند باره" با دوست برادر، وقتی آن دوست با "قاطعیت از احتمال دستگیری" او صحبت می‌کند، وی نیز "سرانجام به مخفی شدن تن" داده است. این فرد تأکید می‌کند که اصلاً دلش نمی‌خواست به زندگی مخفی روی بیاورد و می‌گوید که "خیلی هم می‌ترسیدم و خودم را آماده تقبل چنین خطری نمی‌دیدم". او وقتی به قول خودش "سرانجام" به "مخفی شدن"، "تن" می‌دهد و با یکی از دوستان برادرش سر قرار می‌رود که به "خانه تیمی" بپیوندد، و "تازه با واقعیت هراسناک تصمیمی که گرفته" بود- یعنی پیوستن به سازمان، "روبرو" می‌شود، حتی "از ترس زندگی با آدم‌های ناشناس" (با این عبارت معلوم می‌شود که او نه تنها هیچ‌گونه شوقی برای دیدار رفقای جدید نداشته بلکه آنها را "افراد ناشناس" تلقی می‌کرده است) "یکباره" دلش "فرو" می‌ریزد. فرد مزبور، چگونگی پیوستنش به سازمان را در کتاب "داد بیداد"، این چنین توضیح می‌دهد. اگر این سخنان را بپذیریم و از آن‌ها به عنوان اعترافات صادقانه‌ی یک فرد نام ببریم (هرچند وی، بنا به اقتضای موقعیت امروزش، نخواست است درک و احساسات و برخوردهای مثبت مبارزاتیش در آن زمان را بیان نموده و به درستی توضیح دهد) طبیعی است که باید قبول کنیم که در عضوگیری شخص مزبور، دقت و توجه لازم صورت نگرفته و عضو شدن او در سازمان، اشتباه بوده است. اشتباهی که البته دو طرفه بود. هم، آن رفیق رابط شناخت کاملاً نادرست و غیرواقعی از آن فرد به سازمان داده است و هم، خود او بدون این که شناخت واقعی و یا نسبتاً عمیقی از چریک‌های فدائی خلق داشته باشد و خود از چنان آگاهی سیاسی و انگیزه‌ی مبارزاتی قوی‌ای برخوردار باشد که باعث گزینش آگاهانه، آزادانه (بدون احساس هیچ قید و بندی) و توأم با شور و عشق راه مبارزه از طرف وی گردد، خود را در جایگاهی قرار داده است که علی‌القاعده نمی‌بایست قرار می‌گرفت. اما، به هر حال، وی به این نحو وارد سازمان می‌شود. او در میان رفقای زندگی می‌کند که به او، به طور طبیعی به خاطر حضورش در آن خانه‌ی تیمی، به عنوان یک رفیق دختر انقلابی می‌نگرند؛ بنابراین، به همان‌گونه که خود می‌گوید، در "خانه تیمی" در حالی که خود را به عنوان یک "رفیق"، مورد "احترام" می‌یابد، می‌بیند که "به عنوان یک انسان مختار" ارزش دارد. مشاهده‌ی

چنین واقعیتی باعث می‌شود که او در خود "احساس مفید بودن"، "غرور" و "رضایت خاطر" بنماید. اما، از آنجا که وی از آگاهی و انگیزه‌های مبارزاتی لازم برای چریک فدائی شدن واقعی برخوردار نیست، بسیاری از معیارها و ارزش‌های انقلابی برای او به طور صوری فهمیده می‌شوند و او قادر نیست که محتوا و مضمون واقعی آن‌ها را درک نماید. البته، این را از سخنانی که خود وی امروز می‌گوید می‌توان استنباط نمود و بر اساس آن‌ها است که می‌توان متوجه شد که مثلاً، او با این که ظاهراً به این "باور" رسیده بود که "باید با صداقتی انقلابی" در راه تحقق "آرمان" هائی تلاش نموده و حتی در آن راه "جان بسپارد"، اما دید و فهم او از "صداقت انقلابی" چندان شفاف نبوده و وی قبل از این که چنین صداقتی را در وجود خود احساس کند، با دستور "باید"، به آن می‌نگریسته است. درک او از تلاش برای تحقق آرمان‌های انقلابی نیز به گونه‌ای بوده که امروز با سطحی‌نگری تمام می‌گوید که تصور می‌کرده است که دیگر نباید به "دنبال زندگی" باشد (آخر برای او، زندگی صرفاً در یک زندگی عمومی غیرسیاسی مفهوم داشته، انگار که از نظر او زندگی مبارزاتی، "زندگی" نبود!) با ارائه چنین درک‌هایی از "باور" های مبارزاتی است که می‌گوید که در آن زمان گویا به جای زندگی، "به دنبال شهادت" بود! مسلماً، فرد مذکور، در تابستان سال ۵۰ (زمان پیوستنش به "خانه تیمی") شاهد تحولی در اوضاع سیاسی جامعه بوده و از طریق دوست برادر هم مطمئناً در مورد مبارزات قهرمانانه‌ی چریک‌ها و اهداف انقلابی آنها شنیده بود، اما، آن طور که از سخنان امروزی وی برمی‌آید، او، از آنجائی که قادر به درک روح واقعی زندگی مبارزاتی که خود ناخواسته در آن قرار گرفته بود، نبود و اهدافی که از این نوع زندگی تعقیب می‌شد را عمیقاً نمی‌شناخت و با تفکری که در آن "رمز و راز" مذهب گونه‌ای نهفته بود" به مسایل می‌نگریست؛ در نتیجه، نمی‌توانست مسایل را برای خود حلاجی کند و از این رو زندگی مبارزاتی چریک‌های فدائی خلق را، به طور سطحی، این گونه درک می‌کرد که گویا موضوع بر سر "آرزوی انقلاب و استقرار جامعه‌ای عادلانه از طریق ایثار و شهادت" است. او می‌گوید که در آن خانه‌ی تیمی، در "برنامه مطالعاتی اجباری" شرکت نموده و به طور کلی تلاش خود را به کار می‌گرفته است که به انتظاراتی که از او می‌رود پاسخ گوید ولی (اگر مبنا را حرف‌های امروزی وی قرار دهیم) چون اصل موضوع یعنی ضرورت مبارزه‌ی انقلابی برای وی حل نبوده و برایش جا نیفتاده و با درونش عجین نشده بود، در نتیجه، آن تلاش‌ها هم چندان راه به

جائی نمی‌بردند. در آن خانه، او دروناً آمادگی مبارزه‌ی مسلحانه را ندارد. یعنی خود را در موقعیتی نمی‌بیند که در زمان لازم، از اسلحه‌اش استفاده کرده و با آن تیراندازی نماید و یا به قول خودش "بزند". دروناً به این اعتقاد نرسیده است که باید قبل از دستگیری سیانوری که به او داده‌اند را بچود، اما "دائماً پیش خود"، "تمرین" می‌کند که آنچنان عمل کند، و پیش خودش مرتب تکرار می‌کند که باید بگویم "بزنم و بزنم"، "بجوم و بجوم". کاملاً قابل درک است که با صرف "تمرین" کردن نه می‌توان "زد" و نه می‌توان "جوید". اتفاقاً، هنوز مدت کوتاهی از استقرار او در آن خانه‌ی تیمی نمی‌گذرد که آن روز فرا می‌رسد. خانه‌ی تیمی آن‌ها مورد حمله‌ی ساواک قرار می‌گیرد و او علیرغم همه‌ی "تمرین" ها نه می‌تواند "بزند" و نه "بچود".

این بخش ادامه دارد...

## وزن‌و‌لا و چشم‌اندازهای انقلاب بولیواری

بقیه از صفحه ۱۷

در واقعیت امر، سیاست‌های عملی و برخورد دولت شاوز و انقلاب بولیواری با مسایل مشخص مبارزه‌ی طبقاتی، برخوردی دوآلیستی و به عبارتی دوپهلوست. این سیاست‌ها، با توجه به نکاتی که در بالا مختصراً اشاره شد، نه در جهت تعمیق و تشدید مبارزه‌ی طبقاتی طبقه‌ی کارگر و اقشار تحت ستم وزن‌و‌لا بلکه برعکس عموماً در جهت تخفیف و تعویق تنش‌های طبقاتی گام برداشته و نقشی بازدارنده و اغواکننده در مقابل خروش و خیزش‌های توده‌ی در این کشور ایفا کرده است. بطور کلی، این نوع از دوآلیسم را در نهایت می‌توان به نوعی ادامه‌ی ترفند کهنه و رسوای "سوسیالیسم در حرف، سرمایه‌داری در عمل" قلمداد کرد. بدین معنا که شاوز و انقلاب بولیواری در عین حال که از سوسیالیسم دم می‌زند، از تفویض قدرت به کارگران و توده‌های زحمتکش جامعه و از حاکم شدن آنان بر سرنوشت خویش گریزان است و در عین حال که نظام سرمایه‌داری را نظامی جهنمی و غیرانسانی می‌خواند، از سلب مالکیت از کلیدداران جهنم روی زمین، یعنی از بورژوازی، طفره می‌رود! ماهیت حقیقی "سوسیالیسم" مورد نظر شاوز و انقلاب بولیواری را نیز باید در دل همین تناقضات جستجو کرد و دریافت؛ تناقضاتی که به قیمت هیچ یک از اقدامات ولو "خیرخواهانه"، از آنها نمی‌توان و نباید بسادگی گذشت. مسلماً روند آتی رویدادهای سیاسی‌اجتماعی در وزن‌و‌لا و جریان گریزناپذیر مبارزه‌ی طبقاتی- که به قول مارکس روند آن تحت تاثیر عوامل و شرایط مختلف در مقاطعی ممکن است کند گردد اما هرگز متوقف نخواهد شد- هویت انقلاب بولیواری شاوز را هرچه گویاتر در عمل پدیدار خواهد ساخت و مهر خود را بر تارک آن خواهد نشاندد.

### IMPERIALIST "REGIME CHANGE" OR THE REVOLUTIONARY OVERTHROW BY THE MASSES

*Translated excerpt from the current issue's  
editorial*

Finally, The International Atomic Energy Agency sent the Islamic Republic's nuclear case to The United Nations Security Council; an issue that can entail a series of penalties against the Islamic Republic. In view of the fact that the US government states that in order to prevent the Islamic Republic from having access to nuclear weapons it will consider all "possible options", referring the case to the UN Security Council has seriously faced the people of Iran and the world with the possibility of a US military attack and its subsequent dangers.

The possibility of the US attacking Iran, however, is not a new issue. From the time the neoconservatives seized power and declared Iran as an "axis of evil" and later on deployed troops to Afghanistan and Iraq, the issue of attacking Iran has been mentioned in different ways especially by those in the White House who insist on the necessity of attacking Iran and Syria in order to expand US domination in the Middle East within the American so-called plan for the "great middle East". It is in this situation that we can see the formation of those trends within the Islamic Republic's opposition who support a US attack on Iran in order to be released from the ruling clerics. These trends simply argue that if our people are incapable of overthrowing the "criminal mullahs" themselves, the what is wrong with the US doing it for us.

All history shows, however, that nowhere in its one hundred year domination around the world has imperialism including American imperialism ever been the promoter of freedom and democracy. On the contrary, it has always battered freedom. A look at the recent experience of the US military presence in Afghanistan and Iraq, Iran's neighboring countries, in itself attests to this point. Yes, it is true that Afghanistan's and Iraq's dictators were toppled after the US attacked both countries. Nevertheless, the fact of the matter is that in neither of the two countries have people gained either freedom or democracy. Of course, the US propaganda apparatus has always tried to portray the staged elections in Afghanistan and Iraq as a mark of the establishment of democracy and as a "rise of Freedom's sun". But, to the Iranian people who have experienced at least 27 rounds of such elections under the 27 year rule of the criminal regime of the Islamic Republic, it is obvious that these sham elections are by no means a sign of democracy and freedom but rather an attempt to disguise dictatorial regimes which on a daily basis demonstrate that the only thing they are not concerned with is the free will of people.

In fact, contrary to the line of reasoning that fraudulently depicts the world super-powers willing to spend millions of dollars on deploying their armies in order to offer freedom and democracy to them on a silver plate, aside from all other examples in the world, the course

of events in Afghanistan and Iraq alone illustrates the opposite. This viewpoint which represents an un-revolutionary tendency hides the simple truth that the United States and other imperialist powers send their armies to this or that place and change this or that regime not in the interests of the oppressed masses whose backs are bent under the weight of the very same powers' exploitation and oppression, but rather in order to maintain and expand their area of domination. Therefore, at any point if their interests would require to attack the Islamic Republic, as it did in the case of their other lackey regimes, i.e., the Taliban's and Saddam's, they would not leave the scene so that our people could decide their future in a free and democratic environment, just as the Afghanis and Iraqis could not.

The truth is that where imperialists, including US imperialism, are the most focal enemies of our people and where the ruling dictatorship in Iran basically would not have had a chance without their open or covert aids to survive and thus continue its savagery against our people, laying hopes in external powers to bring an end to the ruling regime in Iran would have no other meaning than a step towards further tightening our people's chains.

That what would be the fate of Islamic Republic's nuclear case in United Nations Security Council and that within their rivalries whatever method the world powers would use towards the Islamic regime, would not bring the slightest

**Con't on page 11**

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران  
0044 - 7946494034

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM Box 5051  
London  
WC1N 3XX  
England

آدرس پست الکترونیک

e-mail address: ipfg@hotmail.com

از صفحه اشرف دهقانی در اینترنت

دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران در اینترنت دیدن کنید.

آدرس ما در اینترنت: <http://www.fadaee.org/>

کمکهای مالی خود را به شماره حساب زیر واریز کرده و رسید آن را به آدرس پستی سازمان ارسال نمایید.

National Westminster Bank  
Branch Sort Code: 60-24-23  
Account Name: M.B  
Account No: 98985434

آدرس بانک:

PO Box 8082

4 the Broadway, Wood Green London N22 6EZ, England